

دو رساله اقتصادي

کارمزد و سرمایه
بها، ارزش، سود

اثر :

کارل مارکس

ترجمه:

ه . هاشمی

کار مزدور و سرمایه

از جهات مختلف مارا مورد شماتت قرار میدهند که مناسبات اقتصادی پایه
مادی مبارزات طبقاتی و ملی شرایط فعل را باندازه کافی مورد توجه و مذاقه
قرار نمی دهیم .

ما منظما " این مناسبات را در رابطه بلاواسطه با تصامیم های سیاسی مورد
بررسی قرار داده ایم .

این مسئله بیشتر در مورد بی جوئی مبارزه طبقاتی " طبقه کارگر " صادق
است و ما هر لحظه بالارائه دلائل امپیریکی بیوگ کشیده شدن " پرولتاریا "
بوسیله بورژوازی را ثابت می کنیم بورژوازی بازی بومهمیز در آوردن پرولتاریا
آن طبقه ای که فوریه و مارس* را بوجود آورد فی الواقع چیزی جز تبلور غلبه
برحریف نیست ، غلبه برحریف یعنی شکست فئودالها بمتابه صورت بندی
اقتصادی .

با غلبه نهائی بورژوازی اروپا بر پرولتاریا کارگران انقلابی به اشکال
دوگانه بردگی قدیمی بردگی روسی و انگلیسی عودت داده شدند . سقوط
وین ، ترازدی کمیکنو امبر ۱۸۴۸ پاریس تلاشی مذبوحانه ایتالیا ، لهستان
ومجارستان و گرسنگی رقت بار ایرلندی ها ، اینها هستند آن نقاط عطفی که
در طی آنها از مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی اروپا می توان پادکرد .
همچنین نشان دادیم که هرگونه رفرم اجتماعی تازمانیکه انقلاب

* . منظور انقلاب ۲۳ و ۲۴ فوریه در پاریس ۱۳ مارس در وین و ۱۸ همان ماه
از سال ۱۸۴۸ در برلین است که کارگران تحت رهبری بورژوازی
فئودالیسم را در کشورهای فوق سرنگون ساختند .

پرولتاریائی و فتووالیسم ضدانقلاب در مقیاس جهانی مسلحانه در مقابل هم صفت آرایی نکنند، صرفاً " بصورة یک تخیل باقی خواهد ماند. ما مسأله ترازدی کمیک کشورهاییکه خودرا از مبارزه طبقاتی بدور میدانند، بلزیک و سویس، یکی: سونه کشور سلطنتی و دیگری نمونه: جمهوری در شابلون خود ارائه دادیم. حال که خوانندگان ما با مبارزه طبقاتی سال ۱۸۴۸ به نسبت وسیعی آشناشی حاصل کردند و بحدی از رشد سیاسی رسیده‌اند که طرح اوضاع اقتصادی بورژوازی و حاکمیت طبقاتیش و از جانبی برداگی طبقه کارگر ممکن باشد ما بررسی خویش را در سه بخش بزرگ عرضه خواهیم کرد:

(۱) رابطه کار روزمزد و سرمایه.

(۲) افول اجتناب‌ناپذیر طبقه سوم تحت یوغ سیستم حاکم.

(۳) اسارت اقتصادی و بازرگانی استثمار ملل مختلف اروپائی
توسط طیقه بورژوازی که بوسیله "زورگوی بازار جهانی" انگلستان
اعمال زور میکند.

ما در بررسی خویش سعی می‌کنیم مطالبرا ساده بیان کیم، تا حدی که دانستن ابتدایی‌ترین مفاهیم اقتصاد سیاسی در مقدمه، کار غیرلازم باشد ما می‌خواهیم از جانب کارگران قابل فهم باشیم.
مزد چیست و چگونه تعیین می‌گردد؟

وقتی از کارگری سؤال می‌شود که مزد شما چقدر است؟ فی المثل باخ
میدهد که من از بورژوازی خویش در ازاء یک روز کار یک مارک دریافت میدارم
و این پول نسبت به سختی و سادگی کار میتواند متغیر باشد یعنی برای
یافتن یک متربارچه یا چیزین یک صفحه کتاب مقادیر متفاوتی است ولی
پاتوجه با این تفاوت‌ها تمام کارگران در یک نکته اتفاق نظر دارند که مقدار
پول دریافت شده عبارتست از مجموعه پولی که سرمایه‌دار برای مدت زمان
بعین و یاد را مقدار معین کار تحويل شده بکارگران خویش می‌بردازد.
اینطور بنظر می‌آید که سرمایه‌دار کار مورد احتیاج را با پول می‌خرد و
در ازاء پول دیگری آنرا می‌فروشد ولی این فقط ظاهر قضیه است و در بطن

مسأله چیز دیگری نبهته است. در واقع آنچه که کارگران به سرمایه‌داران می‌فروشنند کارنیست بلکه نیروی کار است. این نیروی کار را سرمایه‌دار برای مدت یک‌روز یک هفته یکماه می‌خرد و پس از خرید آنرا مورد استفاده قرار میدهد.

سرمایه‌دار کار گرای مدت زمانی که درازاء پول نیروی کارش را خریده است بکار می‌گارد. او با همان مقدار پولی که بخرید نیروی کار برداخته است می‌توانست یک کالای دلخواه دیگر فی المثل: دو کیلو قند یا هر کالای دیگری که ارزشی برابر ۲ مارک داشته باشد بخرد. بدین طریق فرق بین خرید نیروی کار برای مدت ۱۲ ساعت و ۲ کیلو قند وجود ندارد یا بسخن دیگر نیروی کار نیز نوعی کالاست که هیچ تفاوتی با قند ندارد. کالای اولی را بر حسب زمان و کالای دوم را بر حسب کیلوگرم اندازه می‌گیرند.

کارگران کالایشان را "نیروی کار" با کالای سرمایه‌داران "پول" محاوضه می‌کنند آنهم در یک رابطه مشخص فلان قدر پول درازاء بهمان قدر نیروی کار. برای ۱۲ ساعت یافندگی ۲ مارک و با این ۲ مارک خرید هر کالای دلخواه در حقیقت امر کارگر کالای خویش "نیروی کار" را در مقابل هر کالای دلخواه دیگر محاوضه کرده است و در مقابل ۲ مارک در ماهیت امر یک مقدار همین گوشت، لباس روشنایی و چوب دریافت داشته است. دو مارک بازتاب مناسباتی است که در طی آن نیروی کار در مقابل کالاهای دیگر محاوضه شده است. یعنی ۲ مارک تماشگر ارزش مبادله‌ای یا نیروی کار است. ارزش مبادله‌ای یک کالای تخمین زده شده بر حسب پول قیمت آن کالا را تشکیل میدهد. مزد کار فی الواقع واژه خاصی برای قیمت نیروی کار است که معمولاً آنرا قیمت کار آن کاری که هیچ مخزن دیگری جز گوشت و خون انسانی ندارد می‌نامند. برای مثال یک کارگر بافنده را انتخاب می‌کنیم. سرمایه‌دار در اختیار وی ماشین بافندگی و نخ قرار میدهد و بافنده شروع بکار می‌کند و از نخ پارچه‌ای تولید می‌کند. پارچه بافته شده را سرمایه‌دار تصاحب می‌کند و بفروش میرساند فی المثل به قیمت ۲۵ مارک. حال آیا مزد کارگر بافنده

بمحاسبه آورده بلکه بیشتر قربانی محاسبه‌گری‌های دیگران بازندگی خود است. محصول فعالیت وی هدف و منظور وی نیست آنچه وی برای خویش تولید می‌کند ابریشمی نیست که می‌رسید طلائی نیست که از معدن است خراج می‌کند قصری نیست که بنا می‌کند آنچه که وی برای خویش تولید می‌کند صرفاً "همان مزد کار است آنچه که از ابریشم طلا و قصر برای وی می‌ماند شاید کسی پشمی چند سکه مسی و یک زیر زمین برای مسکن گزیدن است. کارگری که ۱۲ ساعت می‌بافد، حفر می‌کند، می‌ترشد، بیل می‌زند و حمل می‌کند، آپاریسندگی، بافتگی، حفاری، تراشکاری، بیل زنی و حمالی تنها شکل بروز عامل حیاتی عامل زندگی در وی است؟ برعکس. ^۱ زندگی وی وقتی شروع می‌شود که فعالیتش خاتمه می‌پذیرد در پشت میز و صندلی در قهوه‌خانه هنگام خواب. کار دوازده ساعتهای که صرف بافتگی، ریسندگی، حفاری وغیره می‌گردد برای وی بهمچوجه ارزش و مفهومی ندارد جز بست آوردن پول پولی که نشتن پشت میز غذا، قهوه‌خانه و درازکشیدن در رختخواب را ممکن می‌سازد. اگر کرم ابریشم باین خاطر می‌تنید که زندگی خود را بشکل شفیره‌ادامه دهد آنوقت کاملاً "پک کارگر مزد بگیر را مجسم می‌ساخت. نیروی کار همیشه کالا نبوده است همیشه کار روز مزدی نبوده است. منظور کار آزاد است.

برده نیروی کار خویش را به بردۀ دار نمی‌فروشد، درست همانطور که گاو و نیروی کارش را بدھقان نمی‌فروشد. برده یکبار برای همیشه خودش به ضمیمه نیروی کارش بصاحب فروخته می‌شود. او کالائی است که از دست یک صاحب بدست مالک دیگر در حرکت است. او اصلاً "خودش یک کالاست نه نیروی کارش دھقان هم فقط بخشی از نیروی کارش را بفروشن می‌رساند. دھقان از مالک مزدی دریافت نمی‌دارد، درست برعکس، این مالک است که از دھقان چیزی "بهره ارضی" می‌ستاند. دھقان بخشی از زمین است، که درست مثل دیگر متعلقات زمین از شمر خویش مالک وارباب را مستفیض می‌سازد.

بر عکس کارگر آزاد خود را بخشی بخش می‌فروشند. او هر روز ۸، ۱۵ و ۱۲

بخشی از ۲۵ مارک بخشی از محصول کار خویش خواهد بود؟ ابداً "با فتد" مدتها قبل از اینکه پارچه بفروش رسیده باشد حتی قبل از اینکه بافت پارچه با تمام رسیده باشد، مزد خویش را دریافت کرده است. بنابراین سرمایه‌دار مزد بافتده را از پولی که درازاء فروش پارچه محصول کار بافتده می‌گیرد نمی‌بردازد، این مزد از پول قبلی و پیش‌ریخته شده پرداخته می‌شود. همانطور که ماشین و نخ محصول کار بافتده نیست و او در آنها سهمی ندارد سهم او در محصول بکار مزد نیروی کارش "پارچه" بمراتب کمتر است. این امکان وجود دارد که سرمایه‌دار نتواند کالای بدبست آمده را بعلت فقدان مشتری بفروشد یا ممکن است کالا را بقیمتی بائین تراز قیمت تمام شده و با خیلی باصره بفروش برساند این مسائل یکارگر ربطی ندارد. سرمایه‌دار با بخشی از سرمایه خویش بخرید نیروی کار مبادرت می‌ورزد درست بهمان شکلی که با بخش دیگر سرمایه‌اش مواد خام و وسائل کار خریده است. هم از اینکه سرمایه‌دار این کالاهای را خرید البته نیروی کار نیز جزو این کالاهای منظور است. شروع بتوانید می‌کند تولیدی که در چهارچوب متعلقات وی محدود می‌ماند. در پایان پروسه تولید سهم کارگر به محصولات تولید شده بهمان اندازه ایست که ماشین آلات در آن سهمیدند.

پس مزد کار سهمی از کالای تولید شده کارگر کالائی که خود تهییه کرده است نیست. مزد کار عبارت است از آن بخش از کالائی که قبل از وجود داشته و سرمایه‌دار بتوسط آن یک مقدار معین از کار زنده و فعل را خریده و بخوبی اختصاص داده است.

پس نیروی کار عبارت است از آن کالائی که صاحب آن کارگر مزد را به سرمایه‌دار می‌فروشد. برای چه می‌فروشد؟ برای زندگی کردن.

بکاربرد نیروی کار "کار" تنها شکل فعالیت زنده کارگر است و این تجلی فعالیت زنده را بشخص ثالثی می‌فروشد تا ادامه زندگی برایش ممکن گردد. فعالیتش بمعنای موجود زندگویی‌ای است برای امکان ادامه وجود.

او برای زندگی کردن کار می‌کند. وی نه تنها کار را در زندگی خود نمی‌تواند

۱۵ ساعت از زندگی خویش را حراج میکند، امروز مثل دیروز و فردا مثل امروز.

بچه کسانی؟ درست مثل حراج، یعنی بیشتر به آنها یکه مزدیسنا تری عرضه کنند، بصاحبان مواد خام بصاحبان وسائل تولیدی و دارندگان وسائل زندگی و خواروبار یعنی به سرمایه داران. کارگر نه جزو مایلک برده دار است نه جزوی از متعلقات زمین یک فشودال، ولی ۱۵، ۱۲۰، ۱۰۸ ساعت از زندگی روزانه اش متعلق بکسی است، که آنرا خریده است. کارگر می تواند سرمایه دار اجیر کننده خود را ترک کند، آنهم هر چند بار یکه بخواهد و سرمایه دار هم میتواند مطابق صرفه کارگران خویش را بپرون یا تعویض کند یعنی بمحض اینکه تشخیص دهد کارگر دیگر برای او فایده ندارد یا فایده مورد نظر را تفویض نمیکند، ولی کارگر که سرچشمہ زندگیش، همان نیروی کار است، نمیتواند تمام طبقه خریدار، یعنی طبقه سرمایه دار را ترک کند. مگر با امه زندگی خویش بی تفاوت باشد. او جزو متعلقات این یا آن سرمایه دار نیست ولی جزو مایلک طبقه سرمایه داری بطور کل است و مجبور است خریداری در داخل صفواف این طبقه برای نیروی کارش پیدا کند.

قبل از اینکه ما رابطه سرمایه و کارروز مزد را از نزدیک مورد مطالعه قرار دهیم، ضروری است آن روابطی را که بطور کل تعیین کننده مزده استند یا آن رابطه نزدیکی دارند مورد بررسی قرار دهیم.

حال این سؤال پیش می آید که چگونه ارزش یک کالا تعیین میگردد؟ ارزش یک کالا چگونه تعیین میگردد؟ بوسیله رقابت در صفواف خریداران و فروشندها، بوسیله رابطه و تناسب عرضه و تقاضا. رقابت که قیمت یک کالا بوسیله آن تعیین میگردد دارای سه جانب است:

۱- یک کالا بوسیله فروشندها مختلفی عرضه میگردد. هر کس بتواند خوبترین و ارزانترین کالا را از سایر رقبا عرضه کند بدرکدن رقبا از بازار فروش برایش امری حتمی خواهد بود و امکان فروش وسیع تری فراهم ساخته است. پس این فروشنده‌ها که بطور متناسب و مقابل درین خود

بازار فروش را دچار وقفه می‌سازند چون هر یک از آنان می‌خواهد تا احتماً زیاد بفروشد و بالطبع اگر امکان داشته باشد تنها بفروشد بدین طریق که دیگران را از بازار بدر کند و بدین شکل رقابتی بین فروشنده‌ها بوجود می‌آید که قیمت کالای عرضه شد، از جانب آنان را نقصان می‌بخشد.

۲- رقابت دیگر رقابتی است بین خریداران که باعث افزایش قیمت میگردد.

۳- رقابت بین خریداران و فروشنده‌ها که دسته اول می‌خواهد ارزان بخرد و دسته دوم می‌خواهد تاحد امکان کران بفروشد نتیجه این رقابت بین خریداران و فروشنده‌ها به اوضاع و موقعیت دسته‌های قبل "مذکور بستگی دارد، یعنی اینکه رقابت در ارتش فروشنده‌ها پر جنب و جوش تر است یا در ارتش خریداران، صنایع دو دسته از ارتش‌های متخاصم را در مقابله هم قرار داده است. در داخل هر یک از این دسته‌بندی‌ها زد خورد های نیز صورت می‌گیرد. آن ارتقی که در داخل صفواف آن کوچکترین برخورده روی داده باشد پیروزی نهایی را از آن رقیب خویش ساخته است، فرض کنیم ۱۰۰۰ عدل پنهانه جهت فروش در بازار یافت می‌شود که در مقابل ۱۰۰۰ خریدار در این حالت تقاضا به نسبت ۱۰ برابر از عرضه بیشتر است، هر یک از خریداران سعی می‌کنند حداقل یک عدل پنهانه تعیین شرکت (اگر تعایل به خرید همه عدلهای موجود نداشته باشد که دارد) این مثال انتخابی خود سرانه تعیین می‌کند تا خریداری در تاریخ بازرگانی را می‌شناسیم که بعلت خسارتخانه محصول پنهانه سرمایه داران نه تنها قصد تصاحب صد عدل پنهانه را داشته‌اند بلکه حتی سعی کرده‌اند که تمام محصول پنهانه جهان را بخرند. در مورد بالا، هر خریداری سعی می‌کند تا خریداران دیگر را از هر که خارج نماید بدین طریق که تاحد امکان قیمت پنهانه را بالا می‌برد. فروشنده‌ها پنهانه که مبارزه‌ای سخت و دشوار را در سپاه دشمن نظاره می‌کنند و فروش کالای خود را امری حتمی می‌دانند، سعی دارند تا از بروز اختلاف در صفواف خویش ممانعت بعمل آورند تا تنزل بهاء در کالای مورد بحث بعمل نیاید

چون رقبای آنها . تمام کوشش خودرا در افزایش قیمت‌ها بوسیلهٔ رقابت بی‌امان در صوف خوبیش فراهم ساخته‌اند . در این حالت که مصلح و آراش به سیاه فروشنده‌گان رو می‌ورد ، و آنان به لحاظ اتحاد به تنی واحد مبدل می‌شود .

حال اگر عرضه یک کالا ضعیف‌تر از تقاضا نسبت به آن باشد راینصورت یا رقابتی انجام نمی‌گیرد و یاد رسطح بس نازلی دقیقاً " در این رابطه هر قدر از شدت رقابت در سیاه اول کاسته شود حالت منعکسه یعنی افزایش رقابت در دسته دوم حادث می‌گردد .

البته این مبرهن است که حالت بر عکس بانتایج منعکسه بیشتر اتفاق می‌افتد : یعنی از دیگر عرضه نسبت به تقاضا .

افزایش و کاهش قیمت‌ها چه مفهومی دارد ؟ قیمت بالا و ارزش پائین یعنی چه ؟ سنگ ریزه‌ای بس رفع است در زیر میکروسکپ و یک برج بس نازل است در مقایسه با کوه . اگر قیمت بتوسط رابطه عرضه و تقاضا تعیین می‌گردد رابطه تقاضا و عرضه با کدامیں وسیله تعیین می‌گردد ؟

برای درکساده تر بیهمان مصاحب اولیه خویش مراجعت می‌کنیم . وی بما خواهد گفت اگر تولید یک کالا برای من صد مارک هزینه داشته است و فروش آن صد و ده مارک عایدی فراهم کند آنوقت معامله مناسبی سرانجام یافته است و اگر همین کالای مورد بحث را به ۱۲۵ یا ۱۳۵ مارک بفروش رسانم جای بسی خوشوقتی است و اگر احیاناً " درازاء آن ۲۰۰ مارک دریافت دارم - آنوقت سودی غیرقابل تصور بست آمده است . چه معياری را مصاحب مباری سنجش سود بکار برد است ؟ هزینه مصروفه در تولید کالا اگر مصاحب مورد نظر ما درازاء کالای خویش کالایی دریافت دارد که هزینه تولیدی آن کمتر از آنچه باشد که کالای وی ارزشمند است آنوقت مصاحب ما دچار خرر گردیده است و در حالت عکس سود نصیبیش شده است .

مصاحب مادرجه و شدت سود بری خویش را نسبت به مقدار ارزش مقاوضه‌ای ، که وی در مقابل کالای خود ، دریافت می‌دارد ، محاسبه می‌کند (در -

صورتیکه ما هزینه تولیدی را نقطه حرکت یعنی صفر فرض کنیم) . بطوریکه دیدیم ، رابطه متقابل عرضه و تقاضا زمانی افزایش قیمت‌ها و هنگامی کاهش آنرا سبب می‌گردد . اگر قیمت کالایی فزونی باید ، به مفهوم کاهش و حتی تایابی عرضه و یا افزایش بیش از حد تقاضا است . در اینصورت الزاماً " قیمت یک کالای دیگر تنزل یافته است . چون بطوریکه میدانیم قیمت یک کالا بیانگر رابطه آنهم در قالب بول تجلی یافته کالای ثالثی است که با کالای مورد بحث معاوضه پذیر است . فی المثل اگر قیمت یک دوک نخ از ۵ مارک به شش مارک ارتقاء باید در اینصورت ارزش نقره نسبت به نخ تنزل یافته است و تنزل دیگر کالاها به لحاظ قیمت در مقابل دوک نخ تغییر قیمت داده نیز بهمین روال است . بعبارت دیگر در تحت این شرایط باید مقدار بیشتری از یک کالای دلخواه را در مقابل همان مقدار نخ معاوضه کرد .

نتیجه افزایش قیمت کالا و در این مورد خاص دوک نخ چه خواهد بود ؟ هجوم توده‌ای از سرمایه به این بخش تولیدی که از شکوفایی خاصی بهره‌مند گردیده است و این فرار سرمایه از دیگر بخش‌های تولیدی به بخش مورد بحث نازمانی ادامه خواهد یافت که سود متعارف نصیب تولید کنندگان نماید .

حالت بر عکس ، قیمت یک کالا وقتی به سطح نازل تراز مخارج تولیدی آن کالا برسد آنوقت سرمایه‌های مستقره در این بخش کاهش می‌باید و فرار سرمایه از این بخش تولیدی به دیگر قسمت‌ها آغاز می‌گردد و این خروج سرمایه تا زمانی ادامه خواهد یافت که سود حاصله " مجدد " در مافوق سطح مخارج تولیدی قرار گیرد . البته آن رشته‌های تولیدی که نتوانسته‌اند بازمان گام بردارند از این قانونمندی برکنارند یعنی محکوم بفناهستند . پس قیمت کالا همیشه مافوق یا درمادون قیمت هزینه تولیدی آنهاست .

بطوریکه ملاحظه می‌گردد سرمایه بطور دائم از یک بخش به بخش دیگر در حال حرکت است افزایش قیمت یک کالا باعث هجوم سرمایه به آن بخش تولیدی می‌گردد و قیمت‌های نازل کالای دیگری باعث فرار سرمایه از بخش

مورد بحث میشوند.

بطوریکه دیده میشود تغییرات عرضه و تقاضا چگونه قیمت کالا را به خارج از چارچوب مقوله تولید منتقل میسازد و در حدود هزینه تولیدی تثبیت می نماید. یا بعبارت دیگر قیمت حقیقی یک کالا همیشه در مافوق و یا در مادون مخارج تولیدی آن قراردادار ولی افزایش و کاهش پیوسته مکمل مقابله یکدیگرند. حال اگر این کاهش و افزایشها را در یک زمان معین جذر و مد صنعتی محاسبه نمائیم ملاحظه میگردد که کالاها منطبق بر قیمت مخارج تولیدی متقابل "میادله میگردند یا با سخن دیگر قیمت هر کالا در رابطه با مخارج تولیدی آن معین میشود.

این شکل تغییرات قیمت بتوسط هزینه تولیدی با آن مفهومی تیست که تحت آن اقتصاددانان می فهمند. آنان معتقدند که قیمت متوسط کالاها مساویست با هزینه تولیدی آنها و گویا این یک قانون است. در حالیکه نوسانات آنارشی وار که طی آنها افزایش و کاهش قیمت‌ها پدید می‌آید و بدین نحوه حالت تعادل برقرار میگردد اتفاقی است. فی الواقع می‌توان با همان حقیقی که اکنونم‌ها برای خود قائل‌اند نوسانات را قانون پنداشت و تغییرات بوسیله هزینه تولیدی را بمتابه یکاتفاق کذرا دانست. ولی فقط این تغییرات و نوسانات اند کماگر از نزدیک مورد مطالعه قرار گیرند عامل مدهش‌ترین تخریب‌ها بشمار می‌آیند و هم مانند زمین لرزمای بنیان جامعه بورژوازی را متلاطم می‌سازند در واقع این توجهات می‌باشد که در حین حرکت خویش تغییرات کننده قیمت منطبق بر هزینه تولیدی می‌باشد. کلیت حرکت این بی‌نظمی خود نظمی است. در جریان این آنارشی صنعتی در این حرکت دورانی رقابت باعث میگردد که یک حالت ناتعارف بتوسط حالت ناتعادی دیگر. تعادل گردد.

پس بطوریکه مشهود است: قیمت یک کالا بتوسط هزینه تولیدی مربوطه تغییر میگردد آنهم بدون نحوه که در ایامیکه قیمت این کالا به مافوق هزینه تولیدی ارتقاء یابد بتوسط زمانی که قیمت این کالا در مادون هزینه تولیدی

تنزل یابد. متعادل میگردد و بالعکس. البته این قانون برای یک بخش از صنایع صادق نیست بلکه برای تمام شعب صنایع. همچنین این قانون تنها برای تک سرمایه داران صادق نیست بلکه برای تمامی طبقه سرمایه - داران.

تغییرات قیمت‌ها به توسط هزینه تولیدی برابر است با تغییرات قیمت بوسیله زمان کار کاریکه برای ساختن یک کالا ضرور است از آنجائیکه مخارج تولیدی شامل:

۱- مواد خام و اصطکاک ماشین‌آلات است ماشین‌آلات نیز محصولات صنعتی ثانویه اند که تعدادی کار صرف ساختن و تولید آنها شده است که بنوبه خود تجسم مقدار معنی از زمان کار می‌باشد.

۲- کار بلاواسطه که خود نیز بر حسب زمان اندازه‌گرفته میشود. حال آن‌دسته از فواید عمومیکه که بطور عام تغییرات کننده قیمت کالاها می‌باشد طبیعاً "تغییرات کننده مزد" یعنی قیمت کار نیز می‌باشد.

مزد کار، گاه افزایش و گاه کاهش می‌باشد درست متناسب با تاموج تقاضا و عرضه و در رابطه با رقابت خریداران نیروی کار یعنی سرمایه‌داران در - رابطه با رقابت فروشنده‌گان نیروی کار یعنی کارگران. نوسان و مواجهت در قیمت کالاها عموماً "منطبق با نوسانات مزد کار می‌باشد ولی در خلال این نوسانات قیمت کار بتوسط هزینه تولیدی این معنی مدت زمانیکه صرف تولید این کالا نیروی کار میشود تغییر میگردد.

حال هزینه تولیدی نیروی کار در این مورد خاص چیست؟ عبارتست از هزینه‌ای که برای حفظ و نگاهداری کارگر بمتابه کارگروه‌های مخراجی که صرف تعلیم و تربیت او بعنوان کارگر میگردد

هرقدر سطح تعلیم و آموزش یک کارگر نازل‌تر باشد. یعنی مدت زمانی که مصروف این تعلیم و تربیت گردیده کوتاه‌تر باشد بهمان نسبت مخارج تولیدی وی پائین‌تر است و در آن رابطه مزد او نیز کمتر است. در آن شقوق از صنایع که تقریباً "نیازی به آموزش و کارآموختگی نیست و صرفاً" حضور

عنصری فرد کارگر لغایت میکند هزینه تولیدی لازم برای تجدید تولید کارگر صرفاً " در محدوده تهیه کالاهای باقی می‌ماند که استعداد کارگران را در وی استوار نگاه دارند . از اینرو قیمت کار وی بتوسط وسائل ضروری محیشتی تعیین میگردد .

باید بمسئل فوق این نیاز فروده گردد که کارخانه دار که هزینه تولیدی و منطبق بر آن قیمت تولیدات را محاسبه میکند مسئله اصطکاک وسائل تولیدی را در محاسبات خود منظور میدارد . فی المثل ماشینی برای کارخانه دار مورد بحث ۱۰۰۵ مارک مخارج بر میدارد که طی ده سال مستهلك میگردد . بدین ترتیب وی سالیانه بطور متوسط ۱۰۵ مارک بابت استهلاک وسائل تولیدی بر قیمت کالاهایش میافزاید تا پس از سپری شدن ده سال بتواند ماشین از ردیف خارج شده را توسط مدل های تازه تری تعویض نماید .

منطبق باشیوه فوق باید مخارج بقا نسل نیروی کار ساده نیز محاسبه گردد تا کارگران بتوانند بتولید مثل ببردازند و بخش پیر و فرسوده را بمسئله نیروی جوان جایگزین سازند . فراسایش کارگر و محاسبه برای تجدید تولید آن درست بهمان شیوه ای که استهلاک ماشین انجام گرفت انجام میگیرد . مخارج تولید نیروی کار ساده در برگیرنده هزینه بقا زندگی کارگر و فراهم ساختن شرایط تکثیر نسل وی است . قیمت این شکل از زندگی و فراهم ساختن شرایط تولید مثل چیزی جز مقدار دستمزد نیست . مزد کاریکه بدین نحوه تعیین میشود حداقل دستمزد نامیده میشود . این حداقل دستمزد مثل تعیین قیمت کالاهای بتوسط هزینه تولیدی بطور عموم برای تک افراد صادق نیست بلکه برای کلیت نوع صدق میکند یک کارگر میلیونها کارگر باندارای که مهرمترین حواej آنها مرتفع گردد دستمزد دریافت نمی دارند ولی کلیت دستمزد طبقه کارگر در مواجبات خود در حدود این حداقل نوسان میکند .

حال ما پس از درک قوانین کلی ایکه تعیین کننده مزد کار و بطور کلی

تعیین کننده قیمت هر کالای دلخواه می باشد به مطالعه اصلی خویش بطور خاص می پردازیم .

سرمایه تشکیل یافته است از : مواد خام وسائل تولید انواع گوناگون خواروبار که استحالة آنها باعث تولید مجدد مواد خام وسائل تولید خواروبار است . تمامی این اجزاء مشکله سرمایه آفریده شده کار می باشد کار تجسم یافته کار تجسم یافته ای که بمتابه ابزار نوین در خدمت تولید در می آیند سرمایه محضوب میشود .

اقتصاددانان را عقیده بر این است .

یک بردۀ زندگی چیست ؟ انسانیت از نژاد سیاه این توضیحی است که بازگوکننده چیزی نیست .

یک زنگی یک زنگی است . در مناسبات معینی است که این زنگی مبدل به بردۀ میگردد . یک ماشین نخ رسی یک ماشین نخری رسی است . صرفاً در مناسبات معینی است که مبدل بسرمایه میگردد . در انفکاک از این مناسبات ماشین مورد بحث بهمان اندازه دیگر سرمایه نیست که فی المثل طلافی ذاته یوں بشمار نمی آید و شکر قیمت شکر محضوب نمی شود .

در پروسه تولید انسانها تنها بر طبیعت اثر نمی گذارند بلکه متقابلاً " بروی یکدیگر نیز اثر میگذارند . آنها وقتی قادر بتوالید اند که بنحوی بریکدیگر موثر واقع شوند و فعالیت های خویش را متقابلاً " میادله نمایند . برای تولید انسانها وارد مناسبات و روابط خاصی نسبت بیکدیگر میگردد و صرفاً " تحت چنین شرایط و مناسباتی است که اثر گذاردن بر - طبیعت و اصولاً " تولید امکان پذیر میگردد .

نسبت به خصلت وسائل تولید طبیعاً " این مناسبات اجتماعی که در طی آن مولدین در مقابل یکدیگر ظاهر میشوند شرایطی که در تحت آن تولید کنندگان بر مبالغه فعالیت های خویش می پردازند و در کلیت تولید شرکت می جویند متفاوت است . بالاخراع وسیله جدید تفنگ آتشین بالطبع تمام ساختمان داخلی ارتش دستخوش تغییر گردید . وقتی مناسبات افراد

تشکیل دهنده یک ارتش که بمتابه یک ارتش عمل میکنند نسبت بهم دیگر تغییر نماید . بهتغییر روابط ارتش های مختلف نسبت بهمدیگر منجر میشود . مناسبات اجتماعی که در تحت آن موجود بتولید می پردازد مناسبات تولیدی اجتماعی دستخوش تغییر میگردند و با تغییرات و تطور وسائل تولیدی مادی نیروهای مولده نیز تحول میگردد . مناسبات تولیدی در کلیت خویش تشکیل دهنده آن عینیتی است که مناسبات اجتماعی اجتماع نامیده میشود و آنهم اجتماعی مبتنی بر سطح تکاملی معین تاریخی اجتماعی با خصائص و ویژگی های متفاوت . جامعه آنتیک جامعه فثودال و جامعه بورزوای کلیت هایی از مناسبات تولیدی بشمار میآیند . که هریک از آنها بازتاب مرحله ای ویژه از تکامل جامعه بشریت اند .

سرمایه نیز یک رابطه اجتماعی تولیدی محسوب میشود بسرمایه یک رابطه تولیدی بورزوایی است مناسبات تولیدی جامعه بورزوایی . خواربار ابرار کار مواد خام که سرمایه از آنها تشکیل یافته است آیا در تحت شرایط اجتماعی حاضر در طی مناسبات معین اجتماعی پدید نیامده و انباشته نشده اند ؟ آیا اینها در طی شرایط کنونی اجتماعی در تحت مناسبات اجتماعی همین به تولیدات نوین مبدل میگردند ؟

آیا این خصائص معین اجتماعی که در خدمت محصولات جدید است سازنده سرمایه نیستند ؟

سرمایه تنها از خواربار ابرار تولید و مواد خام تشکیل نشده است سرمایه تنها از تولیدات مادی پدید نیامده است . سرمایه ایضا " از ارزش مبادله ای نیز تشکیل یافته است . تمام تولیداتی که سرمایه از آنها تشکیل یافته است کالا بشمار میآیند . پس سرمایه تنها مجموعه ای از تولیدات مادی نیست بلکه مجموعه از کالاهای ارزش های مبادلاتی از مقیاس اجتماعی است . سرمایه سرمایه باقی میماند حتی اگر ما فی المثل بجای پشم ، پنبه ، بجای گندم ، برنج و بجای راه آهن کشتی بخار را انتخاب کنیم . البته بشرط اینکه پنبه برنج و کشتی بخار — یاخته های سرمایه — حاوی همان ارزش

مبادله ای همان قیمتی را دارا باشد که پنبه گندم و راه آهن تجسم آنند بدنه و جسم سرمایه می تواند پیوسته دستخوش تغییرات شود بدون اینکه خود سرمایه کوچکترین تغییری یابد .

ولی اگر هر سرمایه مجموعه ای از کالاهاست یعنی ارزش های مبادله ای این بدان معنی نیست که هر مجموعه ای از کالاهای ارزش های مبادله ای سرمایه است .

هر مجموعه ای از ارزش های مبادله ای یک ارزش مبادله ای است . مثلا " خانه ای به ارزش ۱۰۰۰ مارک یک ارزش مبادله ای معادل ۱۰۰ مارک است . یک ورقه کاغذ به ارزش یک فنیک مجموعه ای از ارزش های مبادله ای معادل $\frac{۱۰۰}{۱۰۰}$ فنیک است . محصولاتی که در قبال هم دیگر قابل مبادله اند کالا محسوب میشوند . مناسباتی که در آن کالاهادر مقابل یکدیگر قابلیت مبادله دارند بوجود آورنده ارزش مبادله ای آنهاست و اگر بیول بیان گردد قیمت آنها . تode این محصولات در تعیین کنندگی این واقعیت که کالا باشد یا تشکیل دهنده ارزش مبادله ای و یا اینکه ارزش مشخصی را داشته باشد تغییری نمی دهد . اگر درختی کوچک یا بزرگ باشد در اصل درخت بودنش تغییری اگر آهن را در مقابل قیراط یا خرواد در ارزاء محصولات دیگر معاوضه کنیم آیا در خصلتش بمتابه کالا ، ارزش مبادله ای تغییری می یابد ؟ نسبت به توده محصولات کالائی دارای ارزش زیادتر یا کمتر است یا قیمتیش در سطح بالا یا سطح نازل است .

اکنون باید ملاحظه کرد که چگونه مجموعه ای از کالاهای ارزش های مبادله ای به سرمایه مبدل میشوند .

بدین طریق که آنها — کالا و ارزش مبادله ای — بمتابه نیروی مستقل اجتماعی یعنی بمنزله بخشی از قدرت جامعه به حفظ و انبوهشدن خویش بتوسط مبادله در قبال نیروی کار بلا واسطه زنده می پردازد . وجود طبقه ای که جز استعداد کار مالکیت دیگری ندارد از شرایط ضروری سرمایه است ، فرمانفرماشی کارتل نبارشده مربوط به گذشته شیئی شده بر کار زنده آنهم

داده است. این کارفرمای مزعمدار در ازاء ۵ سکه نقره کار و نیروی کارگر روزمزد را خربیده آن نیروئی که فراورده های مزروعه را دو برابر ساخته و ۵ سکه نقره را به ده سکه ارتقاء داده است. کارگر روزمزد بر عکس در قبال نیروی خلاقش و اثرات ناشی از آن که به کارفرمایش واگذار کرده ۵ سکه نقره دریافت داشته است که بنوبه "خود در برابر خواربار معاوضه میگردد آن خوارباری که بطور کوتاه مدت یا دراز مدت مصرف خواهد شد. ۵ سکه نقره مورد بحث بطوریکه ملاحظه میشود به دو شیوه متفاوت مورد مصرف پیدا کرده است: با رور برای سرمایه دار، چون درازه نیوی کاری آنرا معاوضه کرده است، که برای وی ۱۰ سکه نقره سود رسانی داشته است. و غیربازور برای کارگر، چون پول دریافتی بتوسط وی در بر ابروسائل اولیه‌ای معاوضه گردیده که برای همیشه ناپدید گردیده و اوصرا "وقتی می‌تواند مجدداً" به همان مقدار ارزش دست یابد، که معاوضه قبلی با کارفرمای تکرار نماید. پس شرط وجود سرمایه کار روزمزد سرمایه است. این دولازم و ملزم یکدیگرند.

کارگر در کارخانه پارچه‌های پنبه بافی آیا فقط پارچه‌های پنبه‌ای می‌بافد خیر او سرمایه تولید میکند. وی بتولید ارزش‌های می‌پردازد که از نو شرائط حاکمیت بر کارش فراهم میگردد و بتوسط آن ارزش‌های نوینی خلق میشود.

سرمایه وقتی فزون میگردد که در مقابل نیروی کار معاوضه گردد و خالق کار روزمزدی شود نیروی کار کارگر روزمزد فقط در مقابل سرمایه قابل معاوضه است آنهم در رابطه با الفزون ساختن حجم سرمایه آنهم در رابطه با زدایاد قدرتی که وی بمنه آنست. فزونی سرمایه فزونی پرولتاریا یعنی طبقه کارگر است.

بورزوای واقتصاد دانهای آنها مدعاوی اند که منافع بورزوای و کارگران با یکدیگر منطبق است و گویا^۱: اگر سرمایه دار کارگران را بکار نگارد مضمحل خواهد شد. در حالیکه سرمایه مضمحل خواهد شد اگر که نیروی کار را استثمار نکند و برای استثمار آن خربیداً نیروی کار لازم است، هر قدر سرمایه تعیین شده جهت

بطور بلا واسطه مقدمتاً "کارتل نیار شده را مبدل به سرمایه میسازد. سرمایه عبارت از آن نیست که کار انباشت شده بمنزله وسیله‌ای به خدمت کار زنده درجهت تولید نوین درآید بلکه سرمایه عبارتست از گماشتن کار زنده بمنزله وسیله‌ای در خدمت کار انباشت شده آنهم درجهت حفظ ارزش مبادله‌ای تراکم و آنکنگی آن.

در حین مبادله سرمایه دار و کارگر چه اتفاقی می‌افتد؟

کارگر در مقابل تحويل نیروی کارش وسائل معیشتی دریافت میدارد در حالیکه سرمایه دار در پروسه معاوضه در قبال خواربارش کار فعالیت بار- آورند کارگر نیروی خلاقه وی را تحويل میگیرد در حین این معاوضه کارگر نه تنها آنچه را که مصرف کرده مجدداً "تولید میکند بلکه بکارتل نیار شده ارزشی می‌بخشد که در مافوق ارزش قبلی اش قرار دارد. کارگر بخشی از خواربار موجود را از سرمایه دار دریافت میدارد. این خواربار بچه کار او می‌آید؟ در جهت مصرف فوتی و فوری. ولی بمحض اینکه من خواربار را مورد استفاده قرار دهم چیزی نخواهد گذاشت که بطور غیرقابل برگشتی از کف خواهد رفت اگر که من در طی زمانیکه که این خواربار مرا در قيد حیات نگاه میدارند از آنها استفاده کنم تا وسائل معیشتی تازه‌ای تولید نمایم که جایگزین ارزش‌های شوند که در پروسه مصرف به هدر رفته‌اند. ولی کارگر این نیروی لاپزال و کمیاب را به سرمایه دار واگذار میکند و پورسه تجدید تولید به نفع سرمایه دار خاتمه می‌یابد آنهم در قبال دریافت وسائل معیشتی بسخن دیگر این چنین نیروی لاپزالی برای خود کارگر از کف رفته است.

به ذکر نمونه‌ای می‌پردازیم: صاحبکاری به کارگر روزمزد شد ۵ سکه نقره می‌پردازد تا وی در مزروعه او برای تمام روز مشغول بکار گردد و در پایان پروسه کار برایش ده سکه نقره منفعت بیار آورد فی الواقع در این جریان فرد مورد بحث نه تنها ۵ سکه نقره خویش را بدست آورده است بلکه آنرا دو برابر نیز کرده است. بطوریکه مشهود است این کارفرمای آن ۵ سکه نقره‌ای را که به کارگر روزمزد پرداخته است. بشیوه بارور مورد استفاده و مصرف قرار

تولید سرمایه مولد، سریع ترا فرایش باید، بهمان نسبت صنعت ارشکوفائی مناسبتری برخوردار خواهد شد که خود باعث غنی تر شدن بورژوازی میگردد و وی فعالیت تولیدی خود را توسعه میدهد یعنی به کارگران بیشتری نیاز خواهد داشت و در این شرایط کارگر میتواند نیروی کار خود را گران تر بفروشد. بطوریکه ملاحظه میشود شرط ضرور بهبود وضعیت معیشتی طبقه کارگر، رشد سریع سرمایه مولد است.

رشد سرمایه مولد بچه مفهوم است؟ رشد نیرو و قدرت کار انباشت شده نسبت به کار زنده رشد تسلط بورژوازی بر طبقه کارگر. وقتی کار روزمزد به تولید شرwt حاکم بروی و در عین حال نسبت بهموی بیگانه و بمشاهده نیروی خصمانه در مقابل وی یعنی سرمایه دست میزند آنوقت امکانات کاریابی یا بعبارت دیگر تهیه وسائل اولیه زندگی فراهم میشود آنهم از جانب طبقه ای که وی به خدمت او در آمده است و تحت شرایطی که مجدداً خودش را به قسمتی از سرمایه مبدل ساخته به اهرمی که از نوبه دوباره سازی پروسه قبل منتها در قالب حجمی تر و شتابنده تری.

مدعی اند که منافع سرمایه و منافع کارگر بربکدیگر منطبق است. سرمایه و کار روزمزد دو جانب یک مناسبات واحدند. یکی لازمه دیگری است آنهم به نسبتی که رباح خوار و ربح دهنده لازم و ملزم یکدیگرند.

تا زمانی که کارگر روزمزد کارگر روزمزد است سرمایه تعیین کننده شانس و اقبال وی است. این است آن اشتراک افتخارآمیز کارگر و سرمایه دار. رشد سرمایه برابرست با رشد توده کار روزمزدی بدین نحوه تعداد کارگران روزمزد افزایش میباید بسخن دیگر: تسلط سرمایه بر تک بتك افراد گسترش میباید. اگر مساعدترین حالت را تصویر کیم از اینقرار است رشد سرمایه مولد باعث رشد تقاضا نسبت به نیروی کار میگردد که خود باعث افزایش دستمزد میشود.

خانه‌ای اگر بزرگ یا کوچک باشد تمام‌دامایکه منازل اطراف کوچک باشند جلب نظر نمی‌نماید و کلیه توقعات انسانی را بمنابه یک محل سکونت را ارض

میکند ولی اگر در کنار این خانه مفروض قصری بنا شود آنوقت این خانه تبدیل به زاغه ای میگردد. این خانه کوچک در همین هیئت ثابت میکند که مالک آن یا قادر توقعات خاصی است یا خواسته‌های او در سطح ناچیزی است. ولی ممکن است این توقعات در جریان تمدن فزونی باید بخصوص اگر وضع ساکنین قصر همسایه در همان سطح قبل بماند و احیاناً "ارتفاعه باید و آنوقت است که افراد خانواده خانه موصوف خویش را بیشتر در انقیاد چهار دیواری زندگی محسوس کنند و ناراضی تر گردند.

شرط اولیه افزایش ناچیز دستمزد رشد سریع سرمایه بار اور است. رشد شتابان سرمایه بار آور خود علت رشد فراینده شرwt تجمل احتیاجات اجتماعی ولذا از اجتماعی میگردد. هر چند در طی این پروسه وسائل رفاهی کارگران افزایش یافته است و از لذائد زندگی بهتر متعتم میگردد ولی حجم وسائل رفاهی به موجود ارضا مندی اجتماعی هستند در مقام قیاس با سطح تمعتات فراینده سرمایه داران که برای کارگران دست نایافتند است در مقایسه با سطح اکتشاف اجتماعی بطور کل نزول کرده است. نیازمندیها ولذا از اجتماعی نشئات میگیرند ولذا باید نسبت به آن سنجیده شوند نه نسبت به اشیائی که علت وجودی این لذائد میباشد. چون این لذائد خصلت اجتماعی دارند پس طبیعتاً نسیی میباشد.

مزد کار کلاً "تنها بتوسط توده‌ای از کالاهای که من در قبال آنها دریافت میدارم تعیین نمی‌شوند. مزد حاوی مناسبات ذو جوانی است. چیزی که مقدمتاً" کارگران در ازاء فروش نیروی کار خویش دریافت میدارند مقدار معینی بول است. آیا مزد کار تنها بتوسط این قیمت پول تعیین شده است.

در سده ۱۶ مقدار طلا و نقره دورانی و در گرددش در اروپا در نتیجه کشف معادن پر ذخیره وسادگی قابل استخراج قاره امریکا و بازدیدگذارد. از اینرو ارزش طلا و نقره در مقایسه با دیگر کالاهای کاوش یافت کارگران کافی سابق به همان اندازه قبلی در ازاء کار انجام یافته مزد - سکه نقره

دریافت میداشتند. در حالیکه قیمت پولی دریافتی آنها ثابت مانده بود مزد واقعی آنها کاهش یافته بود چون در مقابل معاوضه‌های مقدار سکه نقره مقدار کمتری کالا دریافت میکردند. این یکی از جهاتی بشمار میرفت که رشد سرمایه و پیدایش سرمایه‌داری در قرن ۱۶ را سرعت میبخشد.

مثالی دیگر می‌وریم. در زمان سال ۱۸۴۷ در اثر بدی برداشت فرآورده‌های کشاورزی مواد غذایی جایگزین ناپذیر مثل: غلات، گوشت، کره، پنیر وغیره بطور چشم‌گیری گران شدند بفرض اینکه دستمزد کارگران ثابت مانده باشد آیا با توجه به گرانی مواد مصرفی درواقع کاهش دستمزدی صورت نگرفته است؟ مطمئناً چرا، چون در مقابل همان مقدار پول مقدار کمتری نان و گوشت دریافته اند. دستمزد آنها این‌بار نه بدین علت کاهش یافته که ارزش طلا و نقره سقوط کرده است بلکه به‌این سبب که قیمت خواروبار افزایش یافته است.

بالاخره بفرض اینکه ارزش کالاهای صنعتی و کشاورزی درنتیجه دست آوردهای نوین ارزان شوند. آنوقت کارگران می‌توانند در ازاء همان مقدار پول در مقابل این ارزانی مقدار بیشتری کالا بدست آورند. پس دستمزد آنها افزایش یافته است چون ارزش پول ثابت مانده است.

قیمت پولی کارمزد اسمی کار در اطباق با مزد واقعی نیست یعنی این مقدار دستمزد در حقیقت در حالت تساوی با مجموعه از کالاهای که در مقابل آنها معاوضه می‌شود نیست. وقتی ما از افزایش و کاهش مزد سخن می‌رانیم تنها منظورمان قیمت پولی کار مزد اسمی کار نیست.

ولی نه دستمزد اسمی یعنی مجموعه پولی که بخاطر آن کارگر نیروی کارش را به سرمایه‌دار می‌فروشد و نه دستمزد واقعی یعنی مجموعه کالائی که آن کارگر در ازاء این پول می‌تواند تهیه کند بیانگرهای مناسباتی است که در مزد کار نهفته است.

دستمزد قبل از هرچیز بتوسط رابطه‌اش با منافع سود سرمایه –
داران تعیین می‌شود (دستمزد حدوداً نسبی)

دستمزد واقعی بازتاب قیمت کار در رابطه با قیمت دیگر کالاهاست در حالیکه مزدکار نسبی بر عکس بیانگر آن بخش از کالا بلاواسطه از ارزش محصولات نوینی است که بتوسط کار پدید آمده است آنهم در رابطه با آن بخش از کار انباشت شده که مربوط بسرمایه می‌گردد.

ما در صفحات قبل اشاره کرده‌ایم: که "دستمزد سهم کارگر نسبت به آنچه توسطی تولید شده است نیست مزدکار آن بخش از کالاهای موجوده است که سرمایه‌دار بتوسط آنها یک مجموعه معین از کار بارآور را فی‌ذاته می‌خرد". ولی این مزدکار را باید سرمایه دار مجدداً از قیمت فروش کالاهایی که کارگر تولید کرده است جایگزین سازد. این جایگزینی باید بشیوه‌ای انجام پذیرد که قاعده‌تا "برای وی چیزی بیشتر از مخارج تولیدی یک منفعت باقی بماند. قیمت فروش کالاهای بتوسط کارگر تولید شده برای سرمایه دار بسه قسم تقسیم می‌شود: اولاً" جایگزینی قیمتی که بتوسطی برای مواد اولیه پیش‌ریخته شده است و همچنین جایگزینی ماشین و وسائل تولیدی که "پروسه تولید مستهلک شده‌اند. دوماً" جایگزینی پولی که سرمایه‌دار بمنابع مزد پرداخته است و بالاخره قسم سوم شامل مازاد سود سرمایه‌دار می‌گردد. در حالیکه قسم اول تنها به جایگزینی ارزش‌های از قبل موجود مربوط می‌گردد و آنرا جانشین می‌سازد میرهن است که جایگزینی دستمزد و همچنین آن مقدار مازاد سود سرمایه‌دار بطور کل بتوسط کارگر بانجام ماد خام یعنی ارزش نوین صورت می‌گیرد. و در این رابطه هم دستمزد و هم سود برای اینکه بایکدیگر مقایسه شوند بمنابع سهم کارگر در تولیدات و محصولات تلقی می‌شوند.

دستمزد کار واقعی بفرض اینکه ثابت بماند یا حتی کاهش باید ولی این بدان مفهوم نیست که دستمزد نسبی نیز به‌مان نسبت کاهش یافته باشد.

خيال کنیم قیمت کالاهای به نسبت $\frac{2}{3}$ کاهش یافته باشد در حالیکه تنزل سطح دستمزدها $\frac{1}{3}$ باشد یعنی از ۳ مارک به ۲ مارک، هرچند که کارگر

تحت این شرایط می‌تواند با دومارک بیش از آنچه در قبل مورد بود یعنی دستمزد ۳ مارک کالاهای موردنیاز را تهیه کند ولی با همه این اوصاف مزداو در مقام قیاس باسودی که عاید سرمایه‌دار میگردد کاهش یافته است. سود سرمایه‌دار فی‌المثل (کارخانه‌دار) به نسبت یک مارک افزایش یافته است یعنی در مقابل یک مجموعه کمتری از ارزش مبادله‌ای که به کارگر پرداخته میشود کارگر باید یک مجموعه بیشتری ارزش مبادله‌ای نسبت به قبل تولید نماید. سهم سرمایه‌دار در مقایسه با سهم کارگر فزونی یافته است. تقسیم شرót اجتماعی بین سرمایه و کار بازهم نامتعادل‌تر گردیده است. سرمایه‌دار پیشین برمقدار کمی نیروی کار بیشتری حکم‌روایی میکند تا گذشته. قدرت طبقه کارگر و خیم‌تر شده و در مرحله نازل تری نسبت به وی قرارگرفته است. اکنون کدامین قانون عمومی است که کاهش و افزایش مزدکار و سود را در رابطه با تاثیرات متقابل آنها تعیین می‌نماید؟

این دو در رابطه منفکسه با یکدیگرند. سهمیه سرمایه یعنی سود در آن رابطه‌ای افزایش می‌باید که دستمزد کاهش می‌باید و بهمان نسبت که سود سقوط‌کند دستمزد صعود می‌نماید.

شاید اعتراض شود که منافع سرمایه‌دار بعلت مبادله پرسودی بوده است که وی در ازاء محصولات از یک سرمایه‌دار دیگر دریافت داشته است یا بعلت افزایش تقاضا نسبت به محصولات بتوسطی تولید شده که خود می‌تواند محلول گشایش بازارهای جدید باشد یا اینکه محلول افزایش آنی حواچ در بازارهای قدیمی که باعث فزونی سود سرمایه‌دار میگردد و یا اینکه سود وی ناشی از تکامل نیروهای تولیدی و بخدمت گرفتن نیروهای جدید طبیعی باشد و یا اینکه بتوسط مغبون ساختن دیگر همتایان.

مقدمتاً "باید معترض بود که در اصل قضیه تغییری داده نشده است هرچند که طریقه کسب سود حالت معکوس بخود گرفته است. سود فزونی نیافتة است، چون دستمزد کاهش پافته است بلکه دستمزد کاهش یافته،

چون سود فزونی یافته است مجموعه بزرگتری از ارزش مبادله‌ای را خریده است، بدون اینکه، بدین علت، دستمزد بیشتری به کارگر پرداخته باشد یا بعبارت دیگر کارگر مزد کمتری دریافته است در رابطه با سود خالصی که برای سرمایه‌دار بوجود آورده است.

" مضافاً " پادآور میگردد، که علیرغم نوسانات قیمت کالاهای قیمت متوسط هر کالا، آن رابطه‌ای، که طی آن، این کالا در مقابل کالاهای دیگر مساویه میگردد، بتوسط هزینه‌تولیدی آن تعیین میگردد مسئله غبن و فربیکاری متقابله در صوف طبقه سرمایه‌دار، بتوسط اقدامات متقابله یک‌آنهاست بهم دیگر، به‌حد تعادل میرسد، یعنی اینکه مغبون ساختن متقابله بعنوان عاملی ثابت، از محاسبه حذف میگردد. مدرنیزه کردن ماشین‌آلات، بخدمت گرفتن نیروهای جدید طبیعی در تولید، دریک مدت زمان معین و در رابطه‌با مقدار سرمایه و نیروی کار ثابت، امکان تولید انبوه تری از محصولات را فراهم می‌سازند ولی بهیج وجه بوجود آورنده توده وسیع تری از ارزش مبادله‌ای نیستند. اگر من با بکاربردن چرخ ریسندگی دوباره آنچه در قبل از اختراع این چرخ، نخ رشته شده تحويل دهن، یعنی ۱۵۰ کیلو در یک ساعت بجای ۵۰ کیلو در مقابل این اختراع، حال در این رابطه من برای مدتی طولانی نخواهم توانست در ازاء این تولیدات، کالائی بیش از آنچه دریافت نمایم، که در زمان مقابل ورود این چرخ ریسندگی در پروسه تولید مورد بوده چون هزینه تولیدی به نیم کاهش یافته و یا با همان مخارج قبل قدرت تولید دوباره افزایش یافته است.

" عاقبتاً " در هر رابطه‌ای، که طبقه سرمایه‌دار، بورژوازی، خواه در سطح یک کشور و یا در مقیاس بازار جهانی، به تقسیم سود خالص در بین خویش بپردازند، مجموعه کلی این سود خالص هر باره تنها مجموعه‌ایست، که در حول آن کار انباست شده بطور کل بتوسط کاربلا واسطه، افزایش یافته است. این مجموعه در آن رابطه رشد می‌باید، که در طی آن کار سرمایه را افزایش دهد، یعنی در آن رابطه‌ای، که سود در مقابل دستمزد افزایش

یابد.

بطوریکه ملاحظه میگردد. حتی اگر ما در چهارچوب مناسبات سرمایه و دستمزد درجا بزنیم، منافع سرمایه و کار روزمزد، بشکل انعطافناپذیری در مقابل هم دیگر قرار میگیرند.

یک افزایش تند سرمایه برابر است با رشد سریع سود. سود تنها وقتی بحال شتابنده‌ای رشد می‌یابد، که قیمت‌کار، وهمچنین دستمزد نسبی مقدمتاً کاهش یافته باشد. دستمزد نسبی میتواند سقوط نماید. هر چند دستمزد حقیقی بطور توانما" با مزد کار اسمی، با ارزش پول کار، صعود کند، ولی این افزایش در رابطه برابر با افزایش سود نیست. فی المثل در دوره رونق دستمزد ۵ درصد افزایش می‌یابد ولی سود معادل ۰ ۳ درصد فزونی داشته باشد، آنوقت بطور نسبی، دستمزد نسبی افزایش نیافته، بلکه کاهش نیز یافته است. اگر افزایش درآمد کارگرها رشد سریع سرمایه همراه باشد، آنوقت شکاف اجتماعی حد فاصل کارگر و سرمایه‌دار زرفت‌خواهد شد تواماً" قدرت سرمایه برتری کار افزایش می‌یابد و درجه متابعت کارگر از سرمایه‌دار شدیدتر می‌شود. کارگران اگر منافع خود را در رشد سریع سرمایه ملاحظه نمایند، آنوقت نتایج ذیل حاصل می‌شود هر قدر برتری کار شتابان تر بر فرایندگی ثروت بیگانه بپردازد، بهمان نسبت خرده بیهوده بیشتری نیز عاید وی میگردد و در ضمن باعث اشتغال تعداد بیشتری کارگر میگردد، که خود علت متابعت عمیق‌تر توده‌های وسیعی بمنابع برد، از سرمایه، خواهد شد.

بطوریکه مشهود است:

حتی در مناسب‌ترین احوال برای طبقه‌کارگر، یعنی زمانیکه تا سرحد امکان بر شتابنده سرمایه کمک می‌نماید و از این‌رهگذر بهبود شرایط زندگی مادی‌وی فراهم میگردد، علیرغم شرایط موصوف، الغای اختلاف منافع کارگر و بورژوازی حادث‌نمی‌شود. سود و کارمزد، کما فی‌السابق در رابطه منعکس با یکدیگرند.

وقتی سرمایه رشد بیابد، ممکن است به افزایش دستمزد منجر گردد

ولی این رابطه تناسبی است نامتعادل، چون رشد سود سرمایه بمراتب سریع‌تر از دستمزد افزایش می‌یابد. شرایط مادی کارگر بهبود یافته است، منتها بحساب موقعیت اجتماعی وی. فاصله اجتماعی که کارگر را از سرمایه‌دار جدا ساخته است، بعیدتر گردیده.

عاقبتاً:

مناسب‌ترین شرایط برای کارمزدor، رشد سریع سرمایه بارآور است، این صراحتاً بدان معنی است: که طبقه‌کارگر هرقدر سریع‌تر به ثروت خصم خویش یعنی آن‌بیگانه‌ای که در مقابل وی قراردارد بیافزایید و آنرا حبیم‌تر سازد، بهمان‌نسبت تحت شرایط مساعدتری بودی اجازه داده می‌شود که از نو به انبوه‌تر ساختن ثروت بورژوازی و به وسیع‌تر کردن قدرت سرمایه، مشغول شود. رضایتمند خود به چلنگری زنجیر طلائی خویش، که بتوسط آن بورژوازی وی را بدبانی خود می‌کشاند، بپردازد.

رشد سرمایه بارآور و افزایش دستمزد، فی الواقع بدان‌گونه‌بخش‌های لایتجزای یکدیگرند، که اقتصاد دانهای بورژوازی مدعی آند. این ادعای پوج، که هرچه سرمایه تمیز تر باشد، برده آن نیز بهمان نسبت فریه‌تر است. بورژوازی نیکو توجیه شده، که بخوبی محاسبه می‌کند، میداند که نباید در شکوه و جلال، درگردآوری خدمه و ندیمه‌با فئودالها و جماشترانکی داشته باشد. شرایط موجودیت بورژوازی‌وی را مجبور به محاسبه می‌کند. ما باید به مطالعه تندیکتر بپردازیم:

اثرات رشد سرمایه بارآور بر کار مزد چیست؟

اگر سرمایه بارآور، در جامعه بورژوازی، در کلیت خویش - رشد نماید آنوقت انباستذوجواب کلر اتفاق می‌افتد. مقدار سرمایه به نسبت کمیت و حجم افزایش می‌یابد. افزایش سرمایه باعث افزایش رقابت در صفو سرمایه‌داران خواهد شد. رشد یابندگی کمی سرمایه، موجباتی را فراهم می‌سازد، که ارتش‌های مهیب متشکله از نیروی کار با ابزار جنگی غول آسا در جبهه‌ها نبرد صنعتی، صفاراشی کنند.

بود از رقیب خویش ارزانتر بفروشد . ولی سرمایهدار مورد بحث ما یک متر پارچه را به ارزانی ، یعنی به آن قیمتی که رقیب نیم متر پارچه را می فروشد ، نخواهد فروخت ، هرچند که هزینه تولیدی آن یک متر پارچه از این نیم متر پارچه بیشتر نیست . چون در چنین شرائطی این سرمایه دار سود ویژه ای بچنگ نخواهد آورد ، بلکه آنچه در این مبالغه عاید وی شده ، هزینه تولیدی بوده است . آنچه در این خصوص باعث جلب توجه میشود ، آنهم در ارتباط با دریافتی نسبتاً زیاد ، صفا " دوران مقدار زیادتری سرمایه است نه کسب سود بیشتری نسبت به رقیب خویش . این سرمایهدار ، زمانی به هدف خویش دست خواهد یافت ، یعنی تحصیل سود بیشتر ، که کالاهای خود را چند درصد ارزان تر از رقیب خویش بفروشد . سرمایهدار مورد نظر ما در تحت این شرایط رقیب خود را از بازار بدر خواهد کرد و بخشی از بازار فروش آنها را در اینکه در ماتحت قیمت های عرضه شده از سوی آنان ، کالای خویش را می فروشد ، به خود اختصاص خواهد داد . عاقبتاً اگر بسیار بیاوریم ، که قیمت واقعی پیوسته در مافوق و یا مادون هزینه تولیدی ، نسبت به فضول مساعد یا غیر مساعد تولیدی ، قرارداد نسبت به قیمت بازار پارچه ، که در مادون با مافوق هزینه تولیدی متعارفی فراردارد ، درصد عایداتی تغییر میکند ، که طی آن سرمایهدار وسائل نوین و حاصلبخش را بکار برده تا بتواند کالاهای مورد نظر را در مافوق هزینه تولیدی بفروشد .

امتیاز سرمایهدار ما را چند صباحی بیش دوام نیست . سرمایهداران سودجوی دیگر ، که ماشین آلات همسانی را ببازار آورده اند ، بتقسیم کار همه گونی در پروسه تولید پرداخته و این تغییر و تحول ، آنچنان خصلت عام پیدا میکند که ارزش یک متر پارچه نه تنها در مادون ارزش قدیمی خویش ، بلکه حتی در مادون ارزش جدید ، نیز قرار خواهد گرفت .

سرمایهداران مجدداً در رابطه مقابله ای قرار گرفته اند ، که در مقابل دخول وسائل تولیدی نوین در پروسه تولید ، مورد بوده است و اگر این

آن سرمایه داری می تواند حرب خویش را از صحنۀ مبارزه خارج کند ، که ارزان تر بفروشد . برای اینکه ارزان تر بفروشد ، بدون اینکه ورشکست گردد باید ارزان تر تولید کند ، یا عبارت ساده تر وی باید نیروی تولیدی کار را بهمان نسبت ارتقاء دهد . نیروی تولیدی کار قبل از هر چیز بتوسط یک تقسیم کار وسیع تر ، بتوسط ورود همه اینه ماشین آلات جدیدتر ، افزایش می یابد . هر اندازه ارتش کار ، که در آن تقسیم کار تحقق یافته باشد ، وسعت یابد ، بهمان اندازه پنهان عظیمی بوجود آمده ، که پذیرای تقسیم کار بیشتری است و بهمان اندازه هزینه نسبی تولید کاوش میباشد و در آن رابطه کار خصلت موهش تری بخود میگیرد . لذا رقابت همه جانبه ای در جبهه سرمایه داران پدید می آید ، که به تقسیم کار ژرف تر و دخول ماشین بیشتر در تولید منتهی میگردد .

حال اگر سرمایه دار بتوسط تقسیم کار همه جانبه تر ، بتوسط بکاربردن ماشین آلات مدرن و اصلاح شده بوسیله بخد مت در آوردن پرسود تر و نیرومند تر نیروهای طبیعت ، بکشف آن وسیله ای نائل آمده باشد که با مجموعه ثابتی از کار یا کار انباست شده ، مجموعه حجمی تری از تولیدات ، از کالاهای را نسبت به رقیب خویش ، تولید کند . مثلاً در مدت زمانی که رقیب وی به تولید نیم متر پارچه می پردازد وی یک متر باشه باشد . این سرمایه دار چگونه عمل میکند ؟

وی می تواند بفروش نیم متر پارچه بقیمت سابق ادامده دهد ولی این وسیله ای نیست که وی بتواند بتوسط آن رقیب خویش را از صحنۀ خارج نماید و بازار فروش خویش را توسعه بخشد . در همان رابطه ای ، که تولیدات وی توسعه یافته ، نیاز وی به بازار فروش پر وسعت تر نیز گسترش یافته است . وسائل تولید قدرتمند و پرازشی که وی بوجود آورده است ، درست است که وی را قادر می سازند تا کالاهایش را ارزان تر بفروشد ، ولی در عین حال ویرا مجبور می سازند تا کالاهای بیشتری بفروش رسانند و بازار بزرگ و غیرقابل قیاسی برای کالاهای خویش بیابد و فقط در این رابطه است که وی قادر خواهد

سرمایه‌داران با همین وسائل تولید و تحت همان قیمت‌های سابق تولیدات به لحاظ کمیت مضاعفی تحویل نمایند، اگنون همین سرمایه‌داران مجبورند، که در مادون قیمت قدیمی دوباره مقدار محصولات را تحویل نمایند. بر اساس این مخارج تولیدی نوین، حرکت مشروحة در بالا مجدداً آغاز می‌شود. تقسیم کار بیشتر، ماشین آلات فراوان‌تر و پهن‌وسعی‌تری، که این تقسیم کار و ماشین آلات بر روی آن بکار گرفته می‌شوند. و مجدداً رقابت اثرات خنثی‌کننده مشابهی علیه نتایج بدست آمده، با خود بارگان می‌آورد.

مشهود است، که چگونه شیوه تولید، وسائل تولید، بطور مداوم در شرف تحول و انقلابی شدن قرار دارند، چگونه تقسیم کار، تقسیم کار وسیع‌تری، بکاربرد ماشین، بکاربرد ماشین آلات فزون‌تری، فعالیت در پهن‌وسعی‌تری را ضرورتاً بدنیال خویش بوجود می‌آورد.

اینست آن قانون، که پیوسته تولید بورژوازی را مجدداً از روال سابق خویش منحرف می‌کند و سرمایه دار را وادار می‌سازد تا نیروهای تولیدی کار را بیش از پیش به زیر مهیب گیرد، چون سرمایه نیروی مولده را تحت بوغ درآورده است، قانونی که به بورژوازی هیچ‌گونه آسایشی را روا نمی‌دارد و هر دم براو بانک بر می‌آورد:

شتاپ، شتاب

این جز آن قانونی نیست، که در طی تmovجات اعصار تجاری، قیمت یک کالا را ضرورتاً نسبت به هزء،

شتاپ، شتاب

این جز آن قانونی نیست، که در طی تmovجات اعصار تجاری، قیمت یک کالا را ضرورتاً نسبت به هزینه تولیدی آن، متعادل می‌سازد.

ابزار تولیدی که هر قدرهم نیرومند باشد و از جانب سرمایه‌دار وارد عرصه تولید گردد سرانجام بوسیله رقیب یا رقبای وی به موضوع عام بدل خواهد شد و از آن لحظه‌ایکه رقبای سرمایه‌دار مفروض باین وسیله تولیدی

حالت عمومیت دارند، تنها امکان موفقیت وی در بکاربرد مجدد سرمایه آنهم با سود چشم گیر اینست که او دراز^۴ همان قیمت ده، بیست و صد برابر بیشتر نسبت به قبل تولید و تحویل نماید. ولی از آنجاییکه این سرمایه‌دار باید هزار برابر بیشتر بفروشد تا بتوسط توده انبوه محصولات بفروش رفته، قیمت نازل تولیدات را موازن نماید، چون در تحت این شرائط فروش فوق العاده در سطح بالایی لازم است، که نه تنها ضامن تامین سود فزون‌تری است، بلکه فروش زیادتر برای حایگزینی هزینه تولیدی نیز ضروریست (چون بطوریکه ملاحظه شد ابزار تولیدی مرتباً "به لحاظ قیمت قوس صعودی طی می‌کند)، چون فروش فوق العاده نه تنها یک مسئله حیاتی برای وی، بلکه موردی مبرم نیز برای رقبای اوست، بدین طریق مبارزه کهن از نو آغاز می‌گردد و شدت وحدت آن بستگی به درجه باروری وسیله تولیدی اختراع شده دارد. تقسیم کار و بکاربرد ماشین آلات در تولید در مقیاس ناشناخته‌ای از نو آغاز می‌گردد.

قدرت ابزار تولیدی هر قدر که باشد، مسئله رقابت میوه طلایی این قدرت را از سرمایه می‌رباید، آنهم در آن رابطه که قیمت کالاهای رابه‌هزینه تولیدی آنان عودت میدهد، در آن رابطه که بهمان مقیاس به تولید ارزان‌تر اقدام می‌نماید، یعنی با همان مجموعه کار می‌تواند بیشتر تولید نماید، که بالاخره تولید ارزان‌بهاء تحویل دائماً در حال تزايد محصولات بر همان قیمت همیشگی، قانون عدول ناپذیری می‌گردد. بدین‌شیوه سرمایه‌دار با تمام جهد و کوشش چیزی بدست نیاورده جز به عهدگرفتن وظیفه‌ای که در مدت زمان ثابتی نسبت به گذشته بیشتر تولید کند. بسخن ساده‌تر استفاده از سرمایه‌بکاربرد آن مشکل ترشده است. در حالیکه رقابت سرمایه‌دار را پیوسته با قانون هزینه تولیدی، تعقیب می‌نماید و هر سلاحی که وی علیه دشمن خویش آهنگری می‌کند عاقبتاً بسوی خود وی بر می‌گرداند، بدین علت وی را مجبور می‌سازد که علیه رقبای خویش متسلل به خدشه و نیرنگ شود و بدون وقفه وسائل تولیدی پر بهما، ولی مولد کالاهای ارزان و تقسیم

مشتعزکنندگر میشود ، بهمان نسبت نیز رقابت بین کارگران افزایش می یابد و دستمزد کاهش می یابد . کارگر سعی میکند تا سطح دستمزد خوبیش را حفظ کند ، یعنی مجبور است تا بیشتر کار کند خواه در قالب افزایش ساعت فعالیت و خواه ارتقاء سطح تولید در زمان ثابت ، یعنی اینکه وی در عرض یکساعت کالای بیشتری ، نسبت به گذشته تحويل نماید . کارگر در تنگنا قرار داده شده به توسعه اثرات شوم تقسیم کارتن در میدهد . نتیجه روشن است : هرقدر وی بیشتر کار کند ، بهمان نسبت دستمزد او بیشتر کاهش می یابد ، آنهم به دلائل ساده‌ای ، چون بهمان اندازه‌ایکه او بارقبای دیگرش به رقابت بر میخیزد ، رقبای وی نیز در صدد حامله بعثت بر می‌آیند و خود را تحت نامناسب‌ترین شراثط در اختیار سرمایه‌دار می‌گذارند ، همان شرایطی که کارگر مورد بحث ما مقدمتاً خود را در اختیار سرمایه‌دار مفروض قرار داده است . وبالاخره این کارگر در تحلیل نهائی خود با خویشتن به رقابت بمتابه عضوی از طبقه کارگر برخاسته است .

ماشینیسم نیز اثرات مشابهی دارد ، منتها در شعاع عمل وسیع تری ، چون ماشینیسم کارگر غیر ماهر را جایگزین کارگر ماهر ، زن را جایگزین مرد و کودک را جانشین بالغ می‌سازد . ماشین‌بهر جا که برای نخستین بار نفوذ کند ، باعث میشود تا توده افزار متدان بسوی سنگفرش خیابانها رانده شوند . ما در بالابطرورا جمالی به ترسیم جنگل‌های صنعتی که بین سرمایه‌داران انجام می‌گیرد ، پرداختیم ، این جنگها دارای این مختصاتند که نبردها در آن کمتر بخاطر سربازگیری های جدید از ارتش کارگری و بیشتر بخاطر عزویین در حین انجام وظیفه ، ظفرمند ، بپایان میرسند . مارشال‌ها ، سرمایه‌داران ، با یکدیگر به رقابت بر می‌خیزند ، که کدامیک از آنها بیشترین سرباز صنعتی را اخراج میکند .

ولی اکنون آنها برای مان نقل می‌کنند که کارگران زائد شده بتوسط ماشین ، اشتغال جدیدی خواهند یافت .

آنها جسارت اینرا ندارند ، که مستقیماً " مدعی شوند که کارگران

کار ظرفی‌تر وارد پنهانه " تولید کند و منتظر نگردد تا وسائل تولیدی مدرن رقیب مقدمتاً " اسقاط و کهنه شود .

اگر ما این ترویج و تبلیغ تب‌آلود را در بازار جهانی " جسم کنیم ، آنوقت این رشد ، انباشت و تمرکز سرمایه که روندیست لاینقطع و بهم‌فترده ، تقسیم کار در پنهانه وسیع انجام یافته ، بکاربرد ماشین‌های تازه و اصلاح ماشین‌آلات قدیمی ، قابل درک است .

مراحل مشروحه در بالا ، که از سرمایه رشد یابنده جدائی ناپذیرند ، چگونه بر تعیین کنندگی مزدکار ، موثر واقع می‌شوند ؟

تقسیم وسیع کار ، یک کارگر را قادر می‌سازد تا وظیفه ۵،۱۰،۲۵ کارگر را بعهده گیرد که چیزی جز افزایش رقابت در صوف کارگران به نسبت ۵، ۱۵، ۲۵ برابر ، نیست . کارگران در میان خود ، تنها به‌این شکل از رقابت اکتفا نمی‌نمایند که نیروی کار خود را ارزانتر بفروشند بلکه بدین طریق نیز برقابت بر می‌خیزند ، که یک کارگر وظیفه ۵،۱۰،۲۵ کارگر را در پروسه تولید ، بعهده خواهد گرفت . تقسیم کار خلق شده توسط سرمایه‌وگسترش لاینقطع آن ، این شکل از رقابت را در صوف کارگران متداول‌تر می‌کند . بعلاوه : در همان رابطه و با همان شدتی که تقسیم کار افزایش می‌یابد ، کار ساده‌تر می‌گردد . مهارت و پیزه کارگر فاقد ارزش می‌گردد . وی بیک نیروی کار ساده ، ادایکنده وظیفه یک‌نواختی مبدل می‌گردد ، که برای انجام کار محوله نه بقدرت بدنی و نه بقدرت تخیل خوبی نیاز دارد . کار او مبدل به کاری می‌شود که انجام آن از عهده هر کس بر می‌آید . بدین لحاظ وی از هر سو مورد تهدید رقابت قرار می‌گیرد در این رابطه بیاد می‌اوریم ، که هر قدر ، یک کار ساده‌تر باشد و آموزش آن سهل‌تر ، بهمان نسبت به هزینه تولیدی کمتری نیاز دارد ، تا همان مقدار مواد لازم را تهیه کند و در این رابطه مقدار دستمزد ژرف‌تر سقوط می‌کند ، چون مقدار دستمزد مثل هر کالای دیگر بتوسط هزینه تولیدی آن ، تعیین می‌گردد .

پس در همان مقیاسی ، که کار کمتر موجب ترضیه خاطر می‌گردد ،

اخارجی در شب جدید الاحادیث صنایع بکارگارند خواهند شد ، چون حقایق شدید علیه این اکاذیب فریاد برخواهند آورد . آنها مدعی اند که برای آن قسمت از طبقه کارگر فی المثل نسل جدیدیکه ، اکنون آمده تولید است شرائط کارکردن فراهم ساخته ، آنهم بدین شکل که نسل قدیم را آواره ساخته که البته دلخوشی قابل توجهی برای نسل گذشته است . البته برای حضرات سرمایه دار قحطی گوشت و خون تازه قابل استثمار ، پدید نخواهد آمد ، بهاموات اجازه داده خواهد شدتا اموات خویش را دفن کنند . این بیشتر یک تسلی است که بورزوایی به خود میدهد تا به طبقه کارگر . اگر تمامی طبقه کارگر روزی بوسیله ماشینیسم نابود شود ، آنوقت چه عواقب هولناکی درکمین سرمایه است ، چون بدون کارگر مزدور ، دیگر سرمایه ، سرمایه نیست . گریم که تمام آن بخش از کارگرانیکه بوسیله ماشینیسم از کار محروم شدهاند و تمام کارگرانیکه محصل نسل جدید می باشد و در انتظار کارند بوسیله شب جدید جذب شوند ، آیا این قابل قبول است ، که این دسته و تحت شرائط حاکم ، همانقدر دریافت خواهند کرد ، که تحت شرائط از دست رفته مورد بوده است ؟ این مخالف کلیه قوانین آکنومیک است . ما دیدیم که چگونه صنعت نوین اعمال ساده و بی اهمیت را جایگزین کارهای غامض و پیچیده کرده است .

چگونه معکن است ، که توده عظیم کارگری که بوسیله ماشینیسم محل کار خویش را ازدست دادهاند ، محل کار جدیدی بیابد ، که نسبت به محل کار اولیه اش دستمزد کمتری دریافت ندارد ؟

بعنوان موردی مستثنی ، به کارگرانی اشاره میشود که در بخش خود ماشینیسم بکار مشغولند . بمحض اینکه بتوسط صنایع ماشین آلات بیشتری خواسته و بکار برده شود ، ضرورتا بر تعداد ماشین آلات افزوده خواهد شد و این بدان معنی است که بر تعداد کارخانجات تولیدکننده ماشین آلات نیز افزوده خواهد شد و در این رابطه تعداد کارگران این بخش و بخش های مشابه ، افزایش می باید ، که این کارگران ، چه در کارخانجات اصلی و چه در کارخانه های

زندیک به آن از درجه مهارت و خبرگی برخوردارند .

از سال ۱۸۴۰ این ادعای نیم بندی که از پیش مطرح شده بود و حدوداً بخشی از واقعیت را منعکس میکرد ، دیگر قادر ارزش شده است ، چون از این زمان پیوسته ماشین های ذوجوانی که بتولید ماشین پرداخته اند به لحاظ درجه پیچیدگی همسان همان ماشین آلاتی هستند ، که در رسیدگی بکار گرفته شده اند و کارگران در حال اشتغال در کارخانجات تهیه ماشین - آلات در مقام قیاس با کارگران برخوردار از سطح هنرمندی والا ، صرفاً به ایفای رل ماشین آلات بی هنری مشغولند .

ولی بجای یک مرد ، که بتوسط ماشین از پروسه کار اخراج گردیده ، شاید سه کودک و یک زن در همان کارخانه اشتغال یابند . بورزوایی معتقد است که این واقعیت تحقق یافته است ، اگر در ابتدا دستمزد یک مرد برای یک خانواده چهار نفره می باشد کافیست کد حال دستمزد سه نفر کفاایت احتیاجات آنان را مینماید . این هجوایاتی که از جانب بورزوایی عنوان میشود چه چیزی را ثابت میکند ؟ هیچ چیز جز اینکه اکنون چهار بار زندگی کارگر بیشتر مستهلك میشود تا نسبت به قبل ، تا هزینه زندگی یک خانواده کارگری را فراهم سازد .

خلاصه میکنیم : هر قدر رشد سرمایه مولدبیشتر باشد ، بهمان نسبت تقسیم کار وسعت می یابد و در آن رابطه بکاربرد ماشین در سطح بالاتری ارتقا خواهد یافت . هر قدر تقسیم کار و بکاربرد ماشین توسعه یابد ، بهمان مقیاس رقابت بین کارگران توسعه خواهد یافت و بهمین نسبت مزد آنها کاهش می یابد .

مضافاً اینکه صفو طبقه کارگر از افشار فوقانی اجتماع مثل ، صنعتکاران صاحبان کارخانجات کوچک و مستمری بگیران ، منظم میگردد ، که هیچ عجله ای جز بالابردن بازوان خویش ، در کنار بازوان طبقه کارگر ندارند . بدین ترتیب جنگل انبوه بازوان متقارضیان کار پیوسته فشرده تر میشود و خود این بازوان دائماً لاغرتر و رنجورتر .

دراينکه صاحب سرمایه و صنعت کوچک تاب مبارزه را نخواهد داشت ،
که در طی آن مبارزه اولین شرط ادامه حیات تولید مرتبا در پنهان وسیع تری
است و در این رابطه می بايستیک تولید کننده بزرگ بود و نهیک کارخانه دار
کوچک ، فی الواقع جزو بدیهیات است .

در اینکه رنج سرمایه بهمان مقیاسی کاهش می یابد ، که توده و مقدار
سرمایه افزایش می یابد و بهمان نسبت که سرمایه افزون میشود ، مستمری
متقادعين کفاف مخارج زندگی آنها را نمی دهد و آنان را وادار میشوند که
به صنایع جهت کارمزاجه کنند و در کنار دیگر کاندیدهای المثل کارخانه داران
کوچک و دیگر اشار مشابه صفوں پرولتاریا را فشرده تر کنند . همه این
واقعیات چنان جزو بدیهیات است ، که نیاز به بحث و مجادله بیشتر ندارد .
عاقبتا در همان رابطه ای ، که سرمایه داران بتوسط حرکت در بالا تشریح
شده ، مجبور میشوند که ابراز تولید غول آسای حاضر را باز هم توسعه دهند
و برای دست یافتن به این مقصود از نیروی سحر اعتبر کمک میگیرند دقیقا
در همین رابطه است که زمین لرزمای صنعتی شدت می یابد و طی آن تجارت
جهانی تنها وقتی قادر به نجات و حفظ خویش است ، که بخشی از تولیدات و
وحتی وسائل تولیدی را بقربانگاه خدایان تحت العرض گسیل دارد ، در
یک کلام بحرانها افزایش میباشد . این بحرانها تنها به این دلیل شدیدتر
و بیشتر میگردند ، چون در طی همان رابطه ایکه توده تولیدات ، نیاز به
بازارهای اتساع یافته افزایش می یابد ، بازار جهانی پیوسته منقبض تر میگردد
و بازارهای نوین کمتری برای غارت باقی می مانند ، چون هر بحران قبلی
بازارهای را که هنوز فتح نشده و یا تجارت بطور سطحی در آنها نفوذ کرده
بود ، مقدمتا مقهور تجارت جهانی ساخته اند .

سرمایه تنها از کارزنده نیست ، آقایی محترم و در حین حال بربره آب
اجساد برداش کان خویش را با خود به مقیره میکشند ، افواج ابیوه کارگران قربانی
شده در بحرانها . پس بطور یکه ملاحظه میشود : سرمایه رشد سریع می یابد ،
در این صورت رقابت در صفوں کارگران بطور غیر مترقبهای افزایش می یابد ،

یعنی بهمان نسبت محل اشتغال و خواربار برای کارگران نسبی کاهش می یابد
و رشد سریع سرمایه با همه این اوصاف مناسب ترین شرایط برای کارگر روزمزد
است .

مارس - آپریل ۱۸۴۹
کارل هنریش مارکس
پرولتاریای جهان متحد شوید .

و سیاست‌گذاری این اتحادیه‌ها را در میان کارگران انجام دادند. از این‌جا پیدا شد که این اتحادیه‌ها می‌توانند از طریق انتخاباتی خود را در این امور ممکن نهادند. این اتفاق این‌جا می‌گذرد که این اتحادیه‌ها می‌توانند از طریق انتخاباتی خود را در این امور ممکن نهادند. این اتفاق این‌جا می‌گذرد که این اتحادیه‌ها می‌توانند از طریق انتخاباتی خود را در این امور ممکن نهادند. این اتفاق این‌جا می‌گذرد که این اتحادیه‌ها می‌توانند از طریق انتخاباتی خود را در این امور ممکن نهادند. این اتفاق این‌جا می‌گذرد که این اتحادیه‌ها می‌توانند از طریق انتخاباتی خود را در این امور ممکن نهادند. این اتفاق این‌جا می‌گذرد که این اتحادیه‌ها می‌توانند از طریق انتخاباتی خود را در این امور ممکن نهادند. این اتفاق این‌جا می‌گذرد که این اتحادیه‌ها می‌توانند از طریق انتخاباتی خود را در این امور ممکن نهادند.

مقدمه

رسالهای که ذیلاً بنظر میرسد قسمت دوم خطابهایست که مارکس در ۲۷ ژوئن سال ۱۸۶۵ درشورای انجمن بین‌الملل کارگران ایجادداشته است. در این شورا عقاید و نظرات بسیار نامتجانسی اپراز میشد. گروهی پیرو جانبداری اتحادیه‌های کارگری از اعتصاب بودند و جمعی اصولاً اعتصاب را بی‌فایده میدانستند. از سوی دیگر مسئله دخالت اتحادیه‌های کارگری در سیاست هم مطرح بود. این بحث از ۲ ژانویه ۱۸۶۵ شروع شد و مخصوصاً از ۲۰ ژوئن بعد شدت یافت و در ۲۷ ژوئن با این خطابه به مارکس به پایان رسید. یک عقیده انحرافی که مارکس بیشتر با آن مبارزه میکرد، عقیده "وستون" بود. و ستون یکی از نمایندگان تریدیونیون انگلستان بود و خود نیز مدیریت یک کارخانه را داشت. در تاریخ ۱۴ نوامبر، مارکس به انگلیس راجع بخواهی چنین مینویسد: وستون ما - از پیروان اون که گرچه امروز مدیر یک کارخانه است ولی جوانمرد و جالب توجه میباشد - برنامه‌ای تهیه کرده

و سیاست‌گذاری این اتحادیه‌ها را در میان کارگران انجام دادند. از این‌جا پیدا شد که این اتحادیه‌ها می‌توانند از طریق انتخاباتی خود را در این امور ممکن نهادند. این اتفاق این‌جا می‌گذرد که این اتحادیه‌ها می‌توانند از طریق انتخاباتی خود را در این امور ممکن نهادند. این اتفاق این‌جا می‌گذرد که این اتحادیه‌ها می‌توانند از طریق انتخاباتی خود را در این امور ممکن نهادند. این اتفاق این‌جا می‌گذرد که این اتحادیه‌ها می‌توانند از طریق انتخاباتی خود را در این امور ممکن نهادند. این اتفاق این‌جا می‌گذرد که این اتحادیه‌ها می‌توانند از طریق انتخاباتی خود را در این امور ممکن نهادند. این اتفاق این‌جا می‌گذرد که این اتحادیه‌ها می‌توانند از طریق انتخاباتی خود را در این امور ممکن نهادند. این اتفاق این‌جا می‌گذرد که این اتحادیه‌ها می‌توانند از طریق انتخاباتی خود را در این امور ممکن نهادند.

مقدمه

رسالهای که ذیلاً بنظر میرسد قسمت دوم خطابهایست که مارکس در ۲۷ ژوئن سال ۱۸۶۵ درشورای انجمن بین‌الملل کارگران ایجادداشته است. در این شورا عقاید و نظرات بسیار نامتجانسی اپراز میشد. گروهی پیرو جانبداری اتحادیه‌های کارگری از اعتصاب بودند و جمعی اصولاً اعتصاب را بی‌فایده میدانستند. از سوی دیگر مسئله دخالت اتحادیه‌های کارگری در سیاست هم مطرح بود. این بحث از ۲ ژانویه ۱۸۶۵ شروع شد و مخصوصاً از ۲۰ ژوئن بعد شدت یافت و در ۲۷ ژوئن با این خطابه به مارکس به پایان رسید. یک عقیده انحرافی که مارکس بیشتر با آن مبارزه میکرد، عقیده "وستون" بود. و ستون یکی از نمایندگان تریدیونیون انگلستان بود و خود نیز مدیریت یک کارخانه را داشت. در تاریخ ۱۴ نوامبر، مارکس به انگلیس راجع بخواهی چنین مینویسد: وستون ما - از پیروان اون که گرچه امروز مدیر یک کارخانه است ولی جوانمرد و جالب توجه میباشد - برنامه‌ای تهیه کرده

مارکس از این مقدمات نتیجه‌گیری می‌کند، که اولاً مبارزه بین کارگر و کارفرما – کار و سرمایه – در جامعه کنونی جبری و حتمی بوده و نمیتوان جلوی آن را گرفت. ثانیاً هر قدر کارگران مزد خود را بالا ببرند یا ساعت کار خود را تقلیل دهند ربطی با بهای کالاهای نداشته و فقط از میزان منافع سرمایه‌داران می‌کاهد. ثالثاً اتحادیه‌ها نه تنها نباید از اعتراضات و مبارزات کارگران جلوگیری کنند بلکه وظیفه آنهاست که در موقع ضروری کارگران را در مبارزه‌برای منافع خویش تشویق و رهبری نمایند. گذشته از اینها، مارکس نتیجه می‌گیرد که مبارزات اقتصادی اتحادیه‌ها نباید مانع مبارزه سیاسی کارگران و هدف اصلی آنها، که الغاء و واژگونی رژیم مزدوری و جامعه سرمایه‌داری است، گردد.

مارکس به شورای عمومی پیشنهاد کرد، که نتایج فوق را بعنوان تصمیمات خود اعلام دارد. شورای عمومی این نتایج را با اکثریت آراء پذیرفت. در کنفرانس نمایندگان تربیدیونسون‌های انگلستان در شفیلد، در اولین کنگره انجمن بین‌المللی کارگران در ژانویه ۱۸۶۴، در کنفرانس لندن همین بین‌الملل در سپتامبر ۱۸۷۱، این تصمیمات تصویب شد. در کنفرانس لندن چنین اعلام شده است: "کنفرانس به تمام اعضای بین‌الملل گوشزد می‌کند، که در حالت مبارزه طبقه کارگر، فعالیت سیاسی و فعالیت اقتصادی باید بطور غیرقابل تفکیکی بهم وابسته باشد".

قسمت اول خطابه مارکس پاسخ به نظرات وستون است، درباره مزد (که از ترجمه آن صرف نظر شد) و قسمت دوم نظرات خود مارکس می‌باشد.

است که دارای ابهامات و انحرافات زیادیست". و ستون مخالف پشتیبانی از اعتراضات بود و اساس فکر او ناشی از این اصل بود، که بهای کالاهای ناشی از قیمت تولیدشان می‌باشد، که خود مربوط به مزد های می‌شود. بنابراین مجموع محصولات ملی از طرفی و مجموع مزد های حقیقی از طرف دیگر همواره ثابت است. زیرا اگر مزد های بالا رود، بهمان نسبت بهای کالاهای افزایش یافته و بنابراین با اینهمه مزد جدید بهمان اندازه سابق می‌توان کالا بدست آورد. درنتیجه ترقی دستمزد های برای کارگر هیچ فایده اساسی ندارد، جز اینکه ارزش پول را تنزل داده و موجب گرانی کالاهای می‌گردد. لذا باید از مبارزه کارگران برای افزایش دستمزد های جلوگیری کرد. علاوه بر این وستون عقیده داشت که چون مقدار پول در جریان تقریباً ثابت است، اگر مزد های بطور عموم افزایش یابد، پول برای پرداخت آن کفايت نخواهد کرد و پرداخت آن غیر ممکن خواهد گردید.

مارکس برای رفع اشتباهات و ستون مجبور بود قدم به قدم مسائل اساسی اقتصاد را حل کرده و بالاخره به نتیجه‌های اساسی برسد. وی ابتدا ارزش و بهای را تعریف و تشریح می‌کند و بعد تئوری ارزش اضافی و اساس ایجاد سود سرمایه را توضیح میدهد و نتیجه می‌گیرد که ارزش و بهای کالاهای ربطی به مزد کارگران ندارد و نظریه وستون به هیچ وجه درست نیست.

طرح این مسئله شایان توجه است و چه آنکه در بیش از یک قرن پیش نگاشته شده و بعنوان یک مسئله اقتصادی روز در آن زمان مطرح شده است و بتوسط مارکس نیز به آن، بمعناه یک اشتباه تئوریک پاسخ گفته شده است، معاذالک در شرایط کنونی هنوز این تصور به قوت خود باقی است، که گوای اعتراض کارگران و کار عنوان مجرای افزایش دستمزد و حقوق عملی است بیهوده و هرگونه افزایش دستمزد به افزایش قیمت‌ها منتهی می‌گردد. این تصور اشتباه در اذهان عمومی باعث شده است که دستگاه‌های تبلیغاتی کرانی و افزایش قیمت‌ها را ملعول اعتراضات و افزایش دستمزد های حقوق‌ها معرفی کنند و بدین‌وسیله علت اصلی افزایش قیمت‌های هارا که ملعول مکانیسم داخلی اقتصاد کنونی است مستور سازند و از سوی دیگر کارگران و کارمندان را مقص این ناپسامانی‌ها قلمداد کنند. مترجم

بها، ارزش و سود

همنوعان، اینک به نقطه‌ای رسیده‌ام که مجبورم وارد تحول واقعی موضوع گردم ولی نمیتوانم قول بدهم که آنطوریکه باید و شاید اینکار را به انجام برسانم زیرا برای آن باید سراسر قلمرو علم اقتصاد مورد بررسی قرار گیرد. من فقط میتوانم اندکی در این موضوع وارد شوم یعنی تنها به نقاط حساس و اساسی آن دست زنم.

نخستین پرسشی که در مقابل ما مطرح میشود چنین است، ارزش یک کالا چیست؟ و چگونه تعیین میشود؟ در وهله اول چنین بنظر میرسد که ارزش هرکالا چیزیست کاملاً نسی که تثبیت نخواهد شد مگر آنکه آنرا در حال ارتباط با سایر کالاهای فرض کنیم. زیرا هنگامیکماز ارزش یک کالا یعنی از ارزش مبادله‌آن سخن میرانیم، آن مقدار نسبی را که بر حسب آنها این کالاهای در مقابل کالاهای دیگر مبادله میشود درنظر میگیریم. ولی اکنون سوال بدین نحو مطرح میگردد، نسبتها که بر حسب آنها کالاهای مختلف در برابرهم مبادله میشوند چگونه تنظیم میگردد؟ ما بر اثر تجربه دریافت‌هایم که این نسبتها بی‌نهایت متنوع میباشند. مثلاً یک کالای مخصوص مثل گندم را در نظر بگیریم، میدانیم که یک کیل گندم بر حسب نسبتها بیشماری در مقابل کالاهای دیگر مبادله میشود ولی معهذا چون ارزش آن چه بصورت ابریشم یا طلا یا سایر کالاهای دیگر بیان گردد همواره ثابت است، پس باید چیز مشخصی مستقل از این نسبتها که مطابق آن در برابر سایر کالاهای مبادله میشود، باشد. زیرا در غیراینصورت باید ممکن باشد که این مبادلات مختلف بین کالاهای را بشکل دیگر و کاملاً متفاوتی بیان کرد.

علاوه هنگامی که من میگویم یک کیل به نسبت معینی در مقابل آهن مبادله میشود، یعنی ارزش یک کیل گندم بشکل مقدار معینی از آهن بیان شده است، در حقیقت من میگویم که ارزش گندم و معادل آن بشکل آهن برابر باشیم ثالثی است که نه گندم است و نه آهن، زیرا من میپذیرم که آنها کمیت واحدی را تحت دو شکل مختلف بیان میکنند. بنابراین هریک باید بالاستقلال بصورت این شکل سوم که مقیاس مشترک آنهاست درآید. برای روشن ساختن مطلب یک مثال ساده هندسی ذکر میکنیم: هنگامی که سطوح متشابهی را که دارای اشکال و اندازه‌های مختلف هستند باهم مقایسه میکنیم یا با سطوح مستطیل‌ویا سایر صور مستقیم الخط مقایسه میکنیم، چگونه عمل مینماییم؟ برای اینکار، سطح مثلث غیرمشخصی را بصورت عبارتی که با شکل مرئی و ظاهری آن بکلی اختلاف دارد تبدیل میکنیم. پس از آنکه بر حسب طبیعت مثلث یافته که مساحت برایر نصف حاصلضرب قاعده در ارتفاع است، آنگاه میتوانیم مقادیر مختلف انواع مثلث را و نیز کلیه صور مستقیم الخط را با یکدیگر مقایسه کیم زیرا همه آنها را میتوان بعدهای مثلث تجزیه نمود، درباره ارزش کالاها نیز باید بهمین طریق عمل کرد؛ باید همه آنها را بعبارت واحدی که میان همه آنها مشترک باشد تبدیل نمود، بقسمی که فقط از روی نسبتی که مطابق آن نسبت، هریک از این کالاها جزئیه عمل اجتماعی این کالاها چیز دیگری نیست و با این خواص طبیعی آنها وجه مشترکی ندارد پس باید نخست پرسید: ماهیت مشترک کلیه کالاها چیست؟ این ماهیت کار است: برای تولید کالا باید مقدار معینی کار در مردم آن انجام داد یعنی در آن داخل نمود. ولی مقصود من تنها کار نیست بلکه کار اجتماعی است. شخصی که چیزی را برای مصرف مستقیم خود یعنی از نظر اینکه خودش آنرا استعمال مینماید تولید میکند محصولی بوجود میآورد ولی کالایی تولید نمیکند. این شخص تا آنجا که "تولیدکنندگان برای مصرف خوبیشتن است". هیچ ارتباطی با اجتماع ندارد. ولی برای تولید یک کالا نه فقط لازم است که این شخص جنسی را تولید

کند که رافع یکی از حوائج اجتماعی است بلکه باید کار را نیز جزئی از مجموع کلی کاری که جامعه انجام میدهد باشد یعنی باید کار او تابع تقسیم کاری که در داخل جامعه وجود دارد باشد. کار او بدون سایر اقسام کار هیچ فایده‌ای ندارد ولی در عین حال برای تکمیل کردن آنها لازم است.

هنگامیکه ما کالاها را از حیث ارزش بودنشان درنظر میگیریم، آنها منحصرا تحت منظور کار اجتماعی "وقوع یافته" یا "ثبت شده" و حتی اگر مایل باشید "تبلور پذیرفته" مشاهده میکنیم، از این لحاظ آنها جزاینکه مقادیر کم یا زیادی از کار را معرفی مینمایند نمیتوانند از یکدیگر متمایز گردند. مثلا برای یافتن یک دستمال ابریشمی کار بیشتری انجام گرفته تا برای ساختن یک کوزه سفالین. اما مقدار کار را چگونه میتوان سنجید؟ البته بر حسب زمانی که آن کار انجام پذیرفته است مثل روز و غیره. بدینهیست که برای بکار بردن این مقیاس نخست باید کلیه انواع کار را بطور متوسط درنظر گرفت. بنابر آنچه گذشت نتیجه زیرین بددست میاید: هر کالا دارای ارزشی است زیرا تبلوری است از کار اجتماعی. ارزش آن یعنی اندازه ارزش نسبی آن مربوط به مقداری از این ماهیت اجتماعی است که در روی گنجانیده شده است، یعنی مقدار نسبی کار لازم برای تولید آن. ارزش نسبی کالاها بوسیله مقدار یا مجموع کارهایی که بترتیب درباره آنها انجام پذیرفته و تحقق یافته و ثبت شده است معین میشوند. مقدار کالاهایی که در زمانهای مساوی تولید شده‌اند دارای ارزش مساوی هستند، یا بعبارت دیگر نسبت ارزش یک کالا به ارزش کالاهای دیگر مانند نسبت کار متراکم در اولی است به کار متراکم در دومی. ولی اینک چنین میپندازیم که بسیاری از شما میخواهند از من سوال کنید، که آیا در واقع اختلاف بزرگ یا کوچکی بین ارزش کالاها از روی مزد و تشخیص آن بوسیله، مقدار کار لازم برای تولید آنها موجود است؟ معذلک شما خود باید بدانید مقدار کار و مزد دو چیز متفاوتند. فرض کنید که مقدار کاری که در یک کیل گندم و یا یک قیرات طلا

جایگیرشده، مساوی باشد. من مخصوصاً این مثال را برگزیدم زیرا "بنیامین فرانکلین" در نخستین اثر خود موسوم به "تحقیقی ناچیز درباره" ماهیت و لزوم جریان اسکناس "که در سال ۱۷۶۱ آنرا انتشار داده است، ذکر کرده و درنتیجه یکی از اولین کسانی است که طبیعت حقیقی ارزش را کشف کرده است. پس فرض میکنیم که یک کیلو گندم و یک قیرات طلا دارای ارزش مساوی هستند یعنی با هم متعادلند، زیرا هر دو تبلور مقدار مساوی از کار متوسط بوده و تراکم فلان قدر روز و یا فلان قدر هفته کار را در هر یک از این دو کالا بیان می‌کند. آیا وقتی که ما بدین طریق ارزش نسبی گندم و طلا را معین میکنیم بنحوی از انجاء به مزد کارگران زراعتی و معدنی میپردازیم؟ هرگز. ما بهبیچه در صدد تعیین مزد کار روزانه‌یا هفتگی آنها و حتی اینکه در این کالا کارمزدی بکار رفته یا نه بر نمی‌آییم. زیرا اگر چنین بود مزدها بسیار تفاوت داشتند. کارگری که کار وی جزء یک کیلو گندم شده است تنها دو رطل از آنرا دریافت میدارد و بالعکس کارگری که در معدن کار میکند شاید نیمی از یک قیرات زر را بدست آورد و باشد و حتی اگر مزد آن دو کارگر را یکسان فرض کیم، این مزدها میتوانند بر حسب کلیه تسبیهای ممکن‌های ارزش کالاهایی که تولید کردند، منحرف گرددند. آنها میتوانند از نصف به ثلث یا ربع یا خمس و یا سایر کسور یک کیلو گندم با یک قیرات طلا تغییر کنند، ولی مسلم است که نمی‌توانند از ارزش کالای تولید شده درگذرند، یعنی بیش از آن باشند و حال آنکه تا هر درجه ممکن میتوانند از آن کمتر بشوند. مزد این کارگران محدود به ارزش محصول آنهاست، ولی بر عکس این ارزش هرگز به مزد آنها محدود نمی‌شود. یعنی بدون در نظر گرفتن مزد تولید کنندگان آنها ارزش نسبی گندم و طلا تثبیت شده است. بنابراین تعیین ارزش کالاهای بوسیله مقادیر نسبی کاری که در آنها جسمیت یافته است، چیزی کاملاً متفاوت از اصول بی اساس تعیین ارزش کالاهای از روی ارزش کار آنها یعنی مزدهای مربوطه میباشد، بعلاوه این موضوع طی بیان مطالب از این هم روش تر خواهد شد.

در محاسبه ارزش یک کالا بر ما لازم است که به مقدار کاری که در آخرین مرحله انجام شده و نیز مقدار کاری که قبل از مواد اولیه کالا جسمیت یافته است و همچنین بمقدار کاری که جزء وسائل کار بوده است، یعنی ابزار و ماشین و ساختمان و محل کار، توجه کنیم، مثلاً مقدار معینی از ریسمان پنبه‌ای که در کارخانه شده است دارای ارزشی برابر با مقدار کار متبلوری که در ضمن رشت پنهان افزوده شده است، بعلاوه مقدار کاری که قبل از خود پنهان وجود داشته است بعلاوه کاری که در ذغال و روغن و سایر مواد مورد استعمال جسمیت یافته بعلاوه کاری که در ماشینها و دوکها و ساختمان کارخانه و غیره جسمیت یافته است. وسائل کار، معنای اخص یعنی ابزار و ماشین و ساختمان، مدتی کم یا بیش طولانی در جریان تولیدی که مرتباً تکرار میشود بکار میروند. اگر آنها مانند مواد اولیه بتمام و کمال مصرف شده بودند بلا فاصله تمام ارزش آنها به کالاهایی که در تولید آن دخالت داشتند منتقل میگردید، اما چون مثلاً یک دوک رفته فرسوده میشود، محاسبه متوسط مخصوصی میکند که اساسن روی زمان متوسط لازم برای تولید آن کالا و استعمال متوسط آن دوک در زمان معین در یک روز میباشد، بدین ترتیب حساب می‌کنند چقدر از ارزش دوک در نیخی که طی یک روز تولید میشود وارد شده و بالنتیجه از کل کاری که در یک من نخ جسمیت یافته است مربوط به مقدار کاری که قبل از دوک وجود داشته است میباشد. برای مطلبی که مورد بحث ماست سخن گفتن بیش از این در این مورد لازم نیست. ممکن است تصور شود در صورتی که ارزش یک کالا بوسیله مقدار کاری که در تولید آن مصرف شده است تعیین میگردد، پس بالنتیجه هر قدر کارگر تنبیه تر و ماهر در کار کمتر باشد باید بهمان نسبت ارزش کالاهای که درست کرده است بیشتر باشد زیرا زمان لازم برای تهیه و ساختن آن کالا طولانی تر بوده است. ولی این استنتاج بسیار رقت‌انگیز است زیرا بخاطر بیاورید که من عبارت "کار اجتماعی" را استعمال کردم و این صفت "اجتماعی" که ذکر کردم متنضم‌معانی بسیار است. هنگامیکه ما میگوئیم ارزش یک کالا

را از روی مقدارکاری که در آن جسمیت و تبلور یافته است معین می‌گند، مقصود ما مقدارکاری است که در یک حالت اجتماعی مفروض و شرایط اجتماعی متوسط تولید برای ایجاد کالا انجام گرفته است و بعلاوه فرض میگیریم که کار انجام یافته دارای شدت و مهارت اجتماعی متوسط باشد. مثلاً هنگامیکه در انگلستان ماشین پارچه‌بافی که با قوه بخار کار میکرد با ماشین دستی رقابت آغاز نمود برای تبدیل مقدار معینی نخ به یک متر پارچه فقط نصف زمان سابق لازم بود. آن وقت نساج بینوا بجای ۹ یا ۱۵ ساعت کار سابق ۱۲ یا ۱۸ ساعت کار میکرد. معهدها محصول این ۲۵ ساعت کار بیش از محصول ۱۰ ساعت کار سابق ارزش نداشت، پس اگر مقدار کار اجتماعی لازم که در تولید کالاهای بکار رفته است ارزش مبادله آنها را معین میکند بنابراین هر افزایش در مقدار کاری که تولید یک کالا توقع دارد موجب افزایش ارزش آن و هر تقلیل موجب کاهش آن خواهد گردید. اگر مقدار کار لازم برای تولید مقدار کالایی که راجع به آنها صحبت میگیرد ثابت بماند ارزش نسبی آنها نیز ثابت خواهد ماند ولی این حالتی است که مورد بحث ما نیست. مقدار کار لازم برای تولید یک کالا مناسب با تغییرنیروی تولیدی کاری که انجام می‌گیرد تغییر می‌یابد. هر قدر نیروی تولیدی کارگر بزرگتر باشد در مدت معینی کار، محصول بیشتری تولید میشود، بالعکس هر قدر کوچکتر باشد در مدت همین مدت معین مقدار محصول کمتری تولید خواهد شد. مثلاً اگر بر اثر افزایش جمعیت، رزاعت زمین‌هایی که حاصل خیری آنها کمتر است مورد لزوم قرار گیرد مقدار معینی محصول جز با صرف کار بیشتری عاید خواهد شد بنابراین ارزش محصولات زراعی بالا خواهد رفت. از طرف دیگر یک ریسندۀ تنها بر اثر وسائل جدید تولید در یک روز هزاران بار بیشتر از سابق پنجه را به نخ تبدیل میکند، بدیهی است که هر من پنجه هزاران بار کمتر کار بخود جذب میکند و بنابراین ارزشی که برای رشتن به پنجه افزوده شده است هزاران بار کمتر از سابق خواهد شد و در نتیجه ارزش نیز بهمان اندازه پائین خواهد آمد.

اگر اختلافاتیکه از حیث انرژی طبیعی و مهارت حاصله در کار که بین توده‌های ملل مختلف موجود است مورد توجه قرار ندهیم بطور اساسی نیروی تولیدی باید جبرا به عوامل زیر مربوط باشد:

۱- شرایط طبیعی کار، حاصلخیزی زمین، شرود، معادن و غیره.

۲- تکامل تدریجی نیروی کار اجتماعی که در جریان کار تولید بیشتر در نتیجه علل زیرین توسعه و تکامل می‌یابد. تراکم سرمایه توسعه همکاری در کار بوسیله تقسیم کار ماشین‌ها، استعمال قوای طبیعی و شیمیایی وغیره، کوتاه کردن زمان و مکان در نتیجه وسائل جدید ارتباط و حمل و نقل و کلیه کشفیات دیگری که به برکت آنها علم، قوای طبیعی را اسیر مینماید و بخدمت میگارد و بدین ترتیب خاصیت اجتماعی و همکاری آن توسعه می‌یابد.

هر قدر نیروی کار بزرگتر باشد کاری که در مورد مقدار معینی محصول انجام گرفته کمتر و با نتیجه هارزش آن محصول نیز کمتر خواهد بود. بالعکس هر قدر نیروی تولید کارگر کوچکتر باشد کاری که در مورد مقدار معینی محصول انجام می‌شود بیشتر و بنابراین محصول آن دارای ارزش بیشتری خواهد بود، لذا میتوانیم بعنوان قانون کلی و عام بگوئیم که ارزش کالاهای با زمان کار انجام گرفته در مورد تولید آنها نسبت مستقیم و با نیروی تولیدی آن کارنسبت معکوس دارد. چون تاکنون غیراز ارزش درباره چیزی دیگری صحبت نکرده‌ایم میخواهیم چند کلمه راجع بهیما که شکل خاصی از ارزش است سخن برآنم. بها به خودی خود جز شکل پولی ارزش نیست. مثلاً ارزش تمام کارهای این کشور (انگلستان) بصورت "بهای برشکل زر" بیان می‌شود.

از رز زر و سیم نیز مانند همه کالاهای دیگر نیز بوسیله مقدار کار لازم‌که برای استخراج آنها انجام می‌یابد تعیین می‌گردد. بشما اندازه معینی از محصولات ملی خودتان را که مقدار معینی کار ملی شما در آن متبلور شده است در مقابل محصول کشورهای دارنده سیم و زر یعنی محصولاتی که در آنها نیز مقدار معینی کار متبلور شده است مبادله می‌گنید. بدین طریق شما

می‌آموزید که با یک معاوضه واقعی ارزش تمام کالاها یعنی درحقیقت کار انجام شده برای ساخت آنها را بشکل زر و سیم بیان می‌کنند. اگر شما در بیان ارزش یعنی درتبدیل آن بهبها بیشتر تعمق کنید، درخواهید یافت که این روشی که شما بوسیله آن به ارزش کلیه کالاها صورتی مستقل و همجنس می‌باشد، عبارتست از طرقی‌ای که بشما اجازه میدهد تا آنها را بعنوان مقداری از یک کار اجتماعی بیان کند. آدام اسمیت نا آنها را به شکل پولی ارزش باشد آنرا "بهای طبیعی" خوانده و فیزیوکراتهای فرانسه آنرا "بهای لازم" خوانده‌اند. حال بهبینیم فرق بین ارزش و بهای بازاری، یعنی رابطه بین بهای طبیعی و بهای بازاری چیست؟ همه شما میدانید که بهای بازاری برکلیه اجتناس یک‌نوع، هرقدر هم شرایط تولیدی مولدهای آنها منفرداً متفاوت باشد، یکسان و همانند است.

بهای بازاری فقط مقدار متوسط کار اجتماعی لازم در شرایط متوسط تولید را بیان می‌کند. برای اینکه مقدار معینی از جنس مخصوص به بازار فرستاده می‌شود؛ این بها برای هر کالا از جنس مخصوصی از روی مقدار کلی آن محاسبه می‌شود. از این نقطه نظر است که بهای بازاری هر کالا با ارزش آن منطبق می‌گردد. از طرف دیگر نوسانات بهای بازاری که‌گاه از ارزش یعنی از بهای حقیقی تجاوز و گاه تنزل می‌کند، تابع نوسانات عرضه و تقاضاست. انحراف بهای بازاری از ارزش امریست مدام ولی چنانکه آدام اسمیت درباره آن می‌گوید: "بهای طبیعی باید چون بهای مرکزی پنداشت که بهای کالاها پیوسته گرد آن دور میزند و بدان متمایل هستند. بعضی اوقات شرایط گوناگونی ممکنست باعث شود که خیلی از این حد بالاتر رود و حتی بعضی اوقات اندکی از این میزان تنزل نماید، ممکن‌باشند مانعی که از تثبیت آنها در این مرکز آرامش و سکون جلوگیری بعمل می‌آورند هرچه باشند بهای کالاها بسوی آن نقطه متمایل می‌باشند".

من فعلاً نمی‌توانم این موضوع را مورد رسیدگی دقیق قرار دهم ولی کافی است بگویم هنگامیکه عرضه و تقاضا با یکدیگر موازن شوند بهای

بازاری کالاها به بهای طبیعی آنها یعنی ارزش آنها (که بوسیله مقادیر کار اجتماعی لازمی که در تولید آن کالاها انجام گرفته معین می‌شود) پیوستگی و اتصال می‌یابد. اما عرضه و تقاضا به ناچار دائم برای حفظ تعادل خود می‌پیوشند، اگرچه این منظور جز با تناوب نوسانی با نوسان دیگر یعنی جانشین کردن افزایش با کاهش و کاهش با افزایش حاصل نمی‌گردد. مثلاً اگر شما نه نوسانات روزانه، بلکه تغییرات بهای بازاری در مدت طولانی را تحلیل می‌کرید - چنانکه "توک" در کتاب خود موسوم به "تاریخ بهای" انجام داده است - آن‌گاه متوجه می‌شود که نوسانات بهای بازاری و انحرافات آن از ارزش، یعنی افزایشها و کاهشها آن، یکدیگر را جبران می‌کنند و خنثی می‌نمایند، بقسمی که اگر از تأثیر انحصارها و برخی تأثیرات می‌گذرد خنثی خود را از این تأثیرات بسیار بسیار کاهش می‌کند. این محدود کننده دیگر چشم پیوшим - که ما فعلاً بنناچار از بحث درباره آنها خودداری می‌ورزیم - کلیه کالاها بطور متوسط به ارزش خود، یعنی بهای طبیعی خود، فروخته می‌شود. فاصله زمانی متوسطی که طی آن نوسانات بهای بازاری خنثی می‌گردد، برای انواع گوناگون کالاها متفاوت است: زیرا تعادل عرضه و تقاضا در مردم برشی از کالاها آسانتر می‌باشد. بنابراین در صورتیکه همه کالاها (اگر بطور عمده و طی مدت میدی فرض شوند) از روی ارزشها مربوطه به خودشان بفروش می‌روند، پس تصور اینکه سود (نه آن سودی که در یک حالت خاص و خصوصی عاید می‌شود بلکه سود ثابت و معمولی کلیه صنایع مختلف) ناشی از بهای کالاهاست یعنی ناشی از اینست که کالاها به بهایی فروخته می‌شوند که از ارزش آنها بسیار متتجاوز است تصوریست باطل و بسیار اساس. بطلان اینگونه تصور هنگامی آشکار می‌گردد که آنرا عمومیت دهیم، کافیست ملاحظه کنیم که اشخاصی وجود دارند که فقط خریدارند بدون اینکه فروشند باشند. این اشخاص چیزی را که به تولید کننده تأدیه می‌کنند باید قبل از خود او آن چیز را بلا عوض دریافت کرده باشند. اگر کسی پولتان را از شما می‌گیرد و بعد همان را بعنوان خرید کالاهای شما به خسدوتان بر می‌گرداند هرقدر هم بهای کالاها را گرانتر بهای او حساب کنید

جایگرین شده است، جز تکراری بیهوده نکرده‌ایم و حتی خارج از بازار هم این سخن، سخنی باطل است، که ما یکبار معنی حقیقی ولی مخفی عبارت "ارزش کار" را درک کردیم در صدد برخواهیم آمد که استعمال غیرمنطقی و ظاهرا غیرممکن ارزش را تشریح کنیم.

همانطور که پس از کشف حرکت حقیقی اجرام سماوی در صدد تشریح حرکات آنها برمی‌آییم، اعم از اینکه این حرکات مرئی باشند یا نامرئی یا فقط بعضی صور عین درک شوند. چیزی که کارگر می‌فروشد کار وی نیست بلکه نیروی کار اوست که آنرا برای مدت معینی به سرمایه‌داری تسلیم مینماید تا در طی این مدت برای استفاده در دسترس او باشد. این مطلب بقدرتی بدیهی و صحیح است که قانون نیز حداکثر زمانی را که شخص طی آن حق فروش نیروی کار خود را دارد، تصریح کرده است. (من بطور محق نمی‌دانم که آیا در انگلستان چنین قانونی وجود داردیا نه ولی مسلم است که در بسیاری از کشورهای اروپایی موجود است) زیرا اگر شخص اجازه داشت که قوه کار خود را برای مدت نامحدودی بفروش رساند، فوراً رژیم بردگی برقرار می‌گردد. مثلاً اگر یک چنین فروشی برای تمام مدت زندگی کارگر انجام شود، او برای سراسر عمر برده کارفرمای خود بشمار می‌رفت.

"توماس هابس" یکی از قدماًی اقتصادیون انگلیسی و یکی از برجسته‌ترین فلاسفه این کشور در کتاب خود بنام "لوی انان" این موضوع را که کلیه اخلاق وی از نظر دور داشتماند متذکر گردیده است. وی مینویسد: "ارزش یک بشر مانند کلیه اشیاء دیگر عبارت از بهای وی می‌باشد، یعنی آنچه که در ازای استعمال نیروی کار وی به او میدهد". پس اگر براین اساس آغاز تحقیق گذاریم خواهیم توانست که ارزش کار را نیز مانند سایر کالاها تعیین نمائیم. اما قبل از اینکه به این کار دست بزنیم ممکنست از خود بپرسیم که این حادثه عجیب از کجا ناشی شده است، که در بازار از یک سو عده‌ای خریدار یافت می‌شوند که زمین و ماشین و مواد اولیه و وسائل معیشت (که همه آنها به استثنای زمین بکر محصول کار انسانی می‌باشند) ملک آنهاست و از سوی

هرگز ثروتی به چنگ نخواهید آورد. این طرز معامله ممکن است از زیانی جلوگیری کند ولی هرگز موجب سودی نخواهد بود.

باری برای تشریح طبیعت و ماهیت سود، شما باید براین اساس آغاز تحقیق گذارید که کالاها از روی ارزششان یعنی متناسب با مقدار کاری که در آنها جسمیت یافته بفروش میرسند. اگر شما نتوانید سود را براین اساس تشریح کنید در تشریح آن قدمی هم برنداشته باشد. این امر مخالف عقیده عمومی بنظر میرسد و با مشاهدات روزانه شما متنافق است، اما بهمین نحو اگر بگوییم زمین گردخورشید می‌گردد و آب از دو بخار سوزنده حاصل می‌شود، سخنی برخلاف عقیده عمومی گفته‌ایم. حقایق علمی هنگامیکه تحت تجارب روزانه‌که فقط ظواهر فریبند را می‌بینند قرار می‌گیرند، مخالف عقاید عمومی بنظر رسیده و بصورت قضایای باطل و متنافق جلوه می‌کنند.

۲ - نیروی کار

بعد از آنکه درباره طبیعت ارزش یک کالای نامشخص تا اندازه‌ای که یک بررسی سریع مجال میدهد بحث کردیم، اکنون لازم است توجه خود را بسوی ارزش مخصوص کار معطوف داریم. اما راجع به این موضوع نیز ناگزیر از بیان فکری بظاهر مخالف با آراء عمومی می‌باشیم که بار دیگر موجب شگفتی خواهد شد. برای شما قطعی و مسلم است که آنچه هر روز می‌فروشید کار شماست و بنابراین نیز بهای دارد چون بهای هر کالا بیان ارزش آن است بشکل یول، پس باید چیزی بعنوان ارزش کار وجود داشته باشد ولی معهداً هیچ چیز از نوع ارزش کار یعنی عادی کلمه وجود ندارد. سابقاً مشاهده نمودیم که مقدار کار متببور در کالاها ارزش آنها را تشکیل میدهد، اما اگر همین مفهوم ارزش را بخواهیم استعمال کنیم چگونه خواهیم توانست ارزش یک کار مثلاً روزانه ۱۵ ساعت را تعیین کنیم؟ مگر چه اندازه کار در یک روز گنجانده شده است. بدیهی است ۱۵ ساعت کار. اگر بگوییم ارزش یک کار ۱۵ ساعتی برابر ۱۵ ساعت می‌باشد یا بعبارت دیگر مقدار کاری که در آن

میشود . تمرکز وسائل تولید و اجتماعی کردن کار بقدرتی ترقی کرده‌اند که دیگر زیر لفاف سرمایه‌داری نمی‌تواند پنجه‌دار و لاجرم منفجر می‌گردد . آنگاه ناقوس مرگ سرمایه‌داری نواحه خواهد شد . از طالبین مالکیت سلب مالکیت خواهد شد نفعی جریان شیوه تولید سرمایه‌داری جبرا (بادقت و صحت یک جریان طبیعی) ایجاب می‌گردد و این خود نفعی در نفعی است . مالکیت کارگران از بین نمی‌رود بلکه از نو براساس همکاری و اشتراک زمین و وسائل تولیدی ، که همین کارگران ایجاد کرده‌اند ، برقرار می‌گردد ") .

در جریان این بحث و تحقیق ما درخواهیم یافت که معنی این تراکم (تخرن) اولیه ادعائی ، فقط یک سلسله جریانات تاریخی است ، که بالاخره منجر به تعکیک و تجزیه وحدت اولیه بین کارگران و وسائل کارشان می‌شود . باری چنین تحقیقی از حدود بحث ما خارج است . اما پس از آنکه یکبار جدائی کارگران از وسائل کارشان انجام پذیرفت بعداً " به زندگی خویش ادامه داده و از آن پس نیز همواره بطريقی روزافزون ادامه خواهند داد و توسعه خواهند یافت ، تا آنکه انقلاب جدیدی که از سرتایای بنای دستگاه کنونی را متزلزل می‌سازد ، این اساس " جدائی " را سرنگون نماید و وحدت اولیه را تحت صورت جدید از نو زنده کند .

۳- ارزش نیروی کار چیست ؟

حققاً " ارزش نیروی کار را مانند کالاهای دیگر باید از طریق مقدار کار لازم برای تولید آن تعیین نمود ، ولی نیروی کار جزء فرد زنده کارگر ، وجود ندارد و برای اینکه کارگر ، به زندگی خود ادامه دهد و بدن خویش را بپروراند ، ناگزیر باستی مقدار معینی وسائل معيشت را بکار برد . ولی فرد بشر نیز مانند ماشین برای استعمال فرسوده شده از میان می‌رود و باید فرد دیگری جانشین آن شود . پس علاوه بر مقدار اشیاء بسیار لازم که برای ادامه زندگی خویش بدانها نیازمند است ، به مقدار دیگری از همین اشیاء برای بارآوردن چند تن فرزندان خود تیار دارد تا پس از مرگ پدر ، این فرزندان بتوانند در

دگر عده‌ای فروشند که جز نیروی کار خویش ، یعنی فعالیت بازو و مفر خویش چیز دیگری ندارد ؟ علت و منشاء اینکه یک دسته دائماً می‌خورد برای اینکه تولید کند و بر ثروت خویش بیفزاید و دسته دیگر می‌فروشد تا معاش را تعیین کند چیست ؟ تحقیق و بررسی دراین موضوع ما را به کاوش درباره آن مطلبی هدایت می‌کند که اقتصادیون آنرا تخرن (تراکم) اولین امیده‌اند در صورتیکه باید سلب مالکیت اولیه خوانده شود . (کارل مارکس در کتاب سرمایه ضمن بحث درباره این تراکم یا سلب مالکیت اولیه و ذکر جریان تاریخی آن ، فصل آخر کتاب اول را با عبارت زیرین خاتمه میدهد : " نابود ساختن تولید کنندگان و مالکین کوچک تبدیل وسائل فردی تولید به وسائل اجتماعی و متمرکز و بالنتیجه تبدیل مالکیت جزئی بسیار کسان به مالکیت کلی اندکی اشخاص ، یعنی سلب مالکیت توده " عظیم ملت از اراضی و ماشین و وسائل زندگی و لوازم کار ... این اقدامات خشونت‌آمیز و موهشاست که سابقه تاریخی سرمایه را تشکیل میدهد . سلب مالکیت از تولید کنندگان بلافضله با یک غارتگری و اندآلیسم (دشمنی با علم و صنعت) بی‌پروا و تحت تأثیر ننگین‌ترین و چرکین‌ترین هوس‌رانیها تکمیل می‌گردد

بزودی جامعه قدیم از بیخ و بن نابود می‌شود ، کارگران تبدیل به پرولترها و وسائل کار تبدیل به " سرمایه " می‌گردند . آنکه مروز ما باید از وی سلب مالکیت نمائیم ، کارگری که دارای اقتصادی مستقل باشد نیست ، بلکه سرمایه‌داری است که بسیاری از کارگران را استثمار می‌کند . سرمایه‌داران عظیم با استثمار از کلیه مزایای تحولات کنونی - مزایای علمی ، صنعتی ، فرهنگی و غیره - استفاده نا مشروع نموده و آنرا بخویشن منحصر می‌سازند . بینوایی و دریوزگی ، فشار و بندگی ، استثمار و گرسنگی توسعه می‌باید ، ولی همراه این‌ها شورش و طغیان طبقه کارگر - که تعدادشان روز بروز افزون شده و برایر مکانیسم جریان سرمایه‌داری روز بروز بیشتر پرورش یافته ، متعدد گردیده و متخلک می‌شوند - نیز رو به افزایش می‌برود . انحصار سرمایه‌داری برای شیوه تولیدی ، که در تحت آن پرورش یافته است ، تبدیل به زنجیر

بازار فروش کار جانشین وی گردند و نسل کارگران همچنان ادامه پذیرد .
علاوه برای کسب مهارت و کامل شدن در کار نیز احتیاج به مصرف مقداری
ارزش جدید دارد . برای هدف فعلی ما کافیست که کار متوسطی فرض کنیم
که ایجاد و مخارج پرورش آن مقادیری ناچیز است . اما من، هیچ وجه
نمیخواهم از موقعیت برای اثبات این مطلب استفاده کنم که مخارج تولید
نیروهای کارگری که دارای خواستگاری هستند ، درست مانند تغییر ارزش
نیروهای کار استعمال شده در شعب گوناگون صنعت ، تغییر نمایند . فریاد
هائی که برای تساوی مزد بلند است مبتتنی بر یک اشتباہ و یک آرزوی ناسالم
است که هرگز صورت عمل بخود نخواهد گرفت . ریشه آن در این رادیکالیسم
غلط سطحی است که اصولی را میپذیرد ولی میکوشد تا نتایج آنرا از انتظار
پنهان دارد . در رژیم مزدوری ارزش نیروی کار نیز مانند کلیه کالاهای دیگر
تعیین میشود و چون انواع مختلف کار ارزش متفاوت دارد یعنی برای تولید
آنها مقادیر کار متفاوتی لازم دارد پس باید قهراء " در بازار کارداری بهای
گوناگونی باشند . ادعای مزد مساوی یا منصفانه در رژیم مزدی درست شبهیه
به اعلام آزادی در رژیم بندگی است . آنچه که شما عادلانه و منصفانه حساب
میکنید اصلاً " وارد حساب نیست . سوالی که مطرح شده از این قرار است :
آنچه که در یک دستگاه تولیدی مفروض لازم و غیرقابل اجتناب است چیست ؟
از آنچه که تاکنون گفته ایم معلوم میشود ارزش نیروی کار بوسیله ارزش کالا
هائی که برای تولید و تکامل و حفظ ولوازم و دوام نیروی کار در درجه اول
لزوم هستند تعیین میگردد .

۴- تولید مازاد (ارزش اضافی)

فرض کنیم برای تولید مقدار متوسط اشیا ، معمولی لازم برای زندگی
یک کارگر شش ساعت کار متوسط اجتماعی لازم باشد .
علاوه فرض کنیم که
شش ساعت کار در مقدار مزدی معادل با ۳ شیلینگ موجود باشد . این ۲ -
شیلینگ بهای یا بیان پولی ارزش روزانه نیروی کار این کارگر است . حال اگر

او روزانه شش ساعت کار کند ، در هر روز ارزش کافی برای خرید مقدار متوسط
اشیائی که در آن روز مورد نیاز است ، یعنی اشیائی که برای حفظ خویش
تصورت یک کارگر به آنها محتاج است ، تولید خواهد کرد .

ولی این شخص کارگر مزدور است یعنی مجبور است نیروی کار خود را
به سرمایه دار بفروشد ، اگر آنرا ۳ شیلینگ در روز یا ۱۸ شیلینگ در هفته
مطابق ارزش آن فروخته است . فرض کنیم که او کارگر ریسندگی باشد ، ارزشی
که او هر روز برینه میافزاید معادل دقیق مزد این یعنی بهایی که هر روز برای
نیروی کارش میگیرد ، میباشد . اما در این صورت هیچگونه مازاد و محصول
اضافی برای سرمایه دار حاصل نکرده است و اینجاست که به اشکال حقیقی
برخورد میکنیم . سرمایه دار در حالی که نیروی کارگر را میخورد یعنی ارزش
آنرا به وی میبردازد ، مانند کلیه خریداران حق استفاده واستعمال کالائی
را که خریده است بدست می آورد . اما بدین طریق وی از نیروی کار یک
شخص استفاده نموده و آنرا استعمال میکند ، بدین معنی که کارگر را بکار
وامیدارد ، درست همچنانکه مصرف و استعمال یک ماشین عبارتست از بکار
انداختن آن . پس سرمایه دار در اثر ارزش روزانه یا هفتگی نیروی کار کارگر
حق بکاربردن آنرا نیز در تمام مدت روز پا هفتگه بدست می آورد . بدینهی
است که روز یا هفته کار نیز حدود مشخصی دارد . ما این موضوع را
از نزدیک مورد مذاقه قرار خواهیم داد .

اکنون نیخواهیم توجه شما را به نکته دقیقی معموق سازم :

ارزش کار یا بهتر گفته شود ارزش نیروی کار بوسیله مقدار کار لازم
برای حفظ و تولید مجدد آن تعیین میگردد ، اما استعمال این نیرو فقط
محدود به انرژی فعال و قوه' طبیعی و جسمانی کارگر میباشد . ارزش روزانه
یا هفتگی نیروی کار کاملاً " از تمرین و استعمال روزانه آن متفاوت است .
چنانکه غذایی که یک اسب بدان احتیاج دارد و زمانی که میتواند
به صاحب خود سواری دهد دوچیز کاملاً " متفاوت هستند . مقدار کاری که
ارزش نیروی کار کارگر را محدود می نماید ، بهیچوجه حدود مقدار کاری را

مرتبه " از نو تولید شوند .
اگر کلیه شرایط مساوی باشند نرخ مازاد مربوط به نسبت بین آن قسمت از کار روزانه که لازم برای تجدید ارزش نیروی کار است و قسمت دیگر کار روزانه‌ای که برای سرمایه‌دار انجام می‌گیرد (یعنی کار اضافی) ، می‌باشد ، بنابراین این نرخ مربوط است به نسبتی که بر حسب آن کار روزانه در آنسوی زمانی که کارگر طی آن ارزش معادل نیروی خود را ایجاد می‌کند ، تمدید می‌یابد .

۵- ارزش کار .

حال لازم است که بعبارت " ارزش یابهای کار " برگردیم . دیدیم که این ارزش در حقیقت جز ارزش نیروی کار (که بر حسب ارزش کالاهای لازم برای حفظ آن اندازه گرفته می‌شود) چیز دیگری نیست . اما چون کارگر مزد خود را پیوسته از انجام کار دریافت می‌کند و چون میداند چیزی که حقیقتاً به سرمایه‌دار میدهد کار اوست ، پس ارزش و بهای کار او در نظرش جبرا " بشکل بها و ارزش خود کارجلوه می‌کند . مثلاً " اگر نیروی کار او سه شیلینگ است که در آن ۶ ساعت کار جسمیت یافته ، او جبرا " این ۳ شیلینگ را ارزش یا بهای ۱۲ ساعت کار خواهد پنداشت ، در حالیکه ۱۲ ساعت کار ارزشی معادل عشیلینگ را بیان می‌کند . از اینجا دو نتیجه بدست می‌آید :

- ارزش یابهای نیروی کار ظاهرا " شکل بها یا ارزش خود کار را بخود می‌گیرد در صورتیکه مسلم " اطلاع تنها یا ارزش به کار معنایی ندارد .
- گرچه فقط بهای یک قسمت از کار روزانه تأثیره شده و قسمت دیگر تأثیره نمی‌شود و گرچه کاملاً همین قسمت تأثیره نشده یا کار اضافی است که ارزش اضافی یا سودرا بدست می‌آورد . ولی چنین بنظر میرسد که در قبال تمام مدت ، کارمزد پرداخته شده است ، و همین اشتباه است که کارمزد دوری را از سایر کلیه " اشکال تاریخی کار متمازی می‌سازد . در اساس کاردستگاه مزدوری ، کار تأثیره نشده ، بشکل کار تأثیره شده

که این نیرو میتواند انجام دهد معین نمی‌کند . مثلاً " کارگر پیشنهاد خودمان را در نظر بگیریم ، دیدیم که این کارگر برای تجدید نیروی کار روزانه ، خوبیش باید ارزش روزانه برابر ۳ شیلینگ ایجاد کند ، که آنرا در مدت شش ساعت کار روزانه خود انجام می‌دهد . اما این عمل توانائی اورا برای هیچ ۱۲ ساعت یا بیشتر کار روزانه اورا سلب نمی‌کند . سرمایه‌دار حالتی که ارزش روزانه با هفتگی نیروی کار ریسندۀ را به عنوان داده است حق به کاربردن آنرا در تمام مدت روز یا هفته بدست آورده است . فرض کنیم که مثلاً " اورا ۱۲ ساعت در روز به کار وادار کند . پس کارگر باید مافوق ۶ ساعت کاری که برای تولید معادل مزد او - یعنی ارزش نیروی کارش لازم است عساعت دیگر هم کار کند که من آنرا " ساعت اضافی کار " مینامم و این ساعت اضافی باعث ایجاد یک محصول اضافی و درنتیجه " ارزش اضافی " می‌گردد . پس اگر کارگر برابر ۶ ساعت کار روزانه خود ارزشی برابر ۳ شیلینگ که معادل دقیق مزد اوی می‌باشد به بنده اضافه کند ، در مدت ۱۲ ساعت کار روزانه خود ارزشی برابر ۶ شیلینگ بر ارزش آن می‌افزاید ، بنابراین متناسب با آن اضافه‌ای در محصول نجح تولید مینماید .

چون او نیروی کارش را سرمایه‌دار فروخته است ، ارزش کلی یعنی محصولی که ایجاد کرده به سرمایه‌دار (که در مدتی معین مالک نیروی کار او می‌باشد) تعلق خواهد گرفت ، پس سرمایه‌دار با مایه گذاشتن ۳ شیلینگ میتواند ارزشی برابر ۶ شیلینگ بدست آورد . زیرا با صرف ارزشی که در ۶ ساعت کار متبول می‌باشد ارزشی بدست می‌آورد که در آن ۱۲ ساعت کار متبول یافته است . اگر این عمل هر روز تکرار شود سرمایه‌دار هر روز ۳ شیلینگ به جیب خواهد زد که نصف آن بمصرف تأثیره ندارد جدید خواهد رسید و نصف دیگر ، ارزش مازاد (ارزش اضافی) را تشکیل می‌دهد که سرمایه‌دار هیچگونه معادلی در ازای آن تأثیره نکرده است . تولید سرمایه‌داری یعنی رژیم مزدوری بر اساس یک چنین معادله‌ای بین کار و سرمایه استوار می‌باشد و بالنتیجه کارگر بشکل کارگر و سرمایه‌دار بصورت سرمایه‌دار محصورند که

جلوه‌گر میشود. در کار رژیم بردگی درست نقطه مقابل آنست یعنی حتی کار تأدیه شده نیز بشکل کار تأدیه نشده بمنظور میرسد. بدینهای است که بردگی برای آن که کار کند باید بتواند زنده بماند و قسمتی از کار روزانه‌وی صرف جبران ارزش بقای خود او میگردد، اما چون معامله مشخصی بین او و اربابش صورت نگرفته و هیچ خرید و فروشی بین دوطرف انجام نیافته، چنین بمنظور میرسد که بردگه کلیه کار خوبیش را در ازای هیچ تسلیم کرده است. حال یک رعیت (سرف) را آنطوری که تا دیروز در تمام اروپای شرقی میزیست، در نظر آوریم. این دهقان مثلاً "سه ۳ روز در هفته برای خود و روی کشتزار مخصوص خوبیش و پاکشتراری که به وی اجاره داده شده بود، کار کند و سه روز دیگر در ملک اربابش کار اجباری رایگان انجام میدهد. پس در اینجا کار تأدیه نشده زماناً و مکاناً" مجراست و بهمین جهت آزادی خواهان مال این فکریوچی که یک نفر را در ازای هیچ بکار وادارند متفرق و منزجرند. ولی در حقیقت اگر یک نفر در هفته سه روز برای خود و روی کشتزار خود کارکند و سه روز دیگر در مزرعه ارباب بیگاری دهد، یا همین شخص در کارخانه ۶ ساعت برای خود و ۶ ساعت برای سرمایه‌دار کار کند هردو حالت یکسان، گرچه در حالت دوم کار پرداخت شده و کار پرداخت نشده بطور تفکیک - ناپذیری به یکدیگر درآمیخته‌اند و بعلاوه حقیقت امر زیرنقاپ پوشیده شده است. در یک حالت بمنظور میرسد که کار تأدیه نشده از روی میل و رغبت انجام گرفته و در حالت دیگر بمنظور میرسد که به زور و عنف اخذ گردیده است و اختلاف این دونوع همین است و جز این نیست. از این پس من هرگاه عبارت "ارزش کار" را استعمال می‌کنم فقط منظور اصطلاحی است که توده بجای "ارزش‌نیروی کار" استعمال می‌نماید.

چگونه هنگامیکه کالائی مطابق ارزش خود فروخته شده است سود ایجاد میشود؟

۶—سود بوسیله فروش کالائی نسبت به ارزش آن، حاصل میشود.

فرض کنیم هر ساعت کار متوسط پنس ارزش یعنی هر ۱۲ ساعت کار محتوی ۶ شیلینگ ارزش باشد. بعلاوه فرض کنیم که ارزش کار ۳ شیلینگ یعنی برابر ۶ ساعت کار باشد. اگر علاوه بر آن در مصرف مواد اولیه و استعمال ماشین‌آلات وغیره برای یک کالائی معین من حیث المجموع ۲۴ ساعت کار متوسط وارد شده باشد ارزش آن ۱۲ شیلینگ بالا میرود. بنابراین اگر ۱۲ ساعت کار کارگر را به آن اضافه کنیم باید ۶ شیلینگ برای سه ارزش بیافزاییم، یعنی ارزش کافی محصول ۳۶ ساعت کار متبول و برابر ۱۸ شیلینگ خواهد بود، پس سرمایه‌دار در مقابل ۶ ساعت کار اضافی که جزء کالاست چیزی نپرداخته است. پس همین کالا را اگر به ارزش حقوقی آن یعنی ۱۸ شیلینگ بفروشد برابر ۳ شیلینگ بدست آورده است، که هیچگونه معادلی در مقابل آن تأدیه ننموده است و همین ۳ شیلینگ ارزش اضافی سودی را تشکیل میدهد، که سرمایه‌دار در صندوق خوبیش ریخته است. بنابراین سرمایه‌دار ۳ شیلینگ بدست می‌آورد در حالیکه کالائی خود را بیشتر از همای حقیقی آن نفوخته، بلکه مطابق ارزشش در معرض فروش گذاشته است.

ارزش هر کالا بوسیله مقدار کارکلی که در آن گنجانده شده است تعیین میشود ولی قسمتی از این کار ارزشی را بیان میکند که در مقابلش معادل ارزشی بشکل مزد پرداخته شده و قسمت دیگر ارزشی ایجاد کرده که در برای آن هیچ معادل ارزش پرداخت نشده است. یعنی یک قسمت از کار متبول در کالا تأدیه نشده و قسمت دیگر آن تأدیه شده است. بالنتیجه سرمایه‌دار در حالیکه کالا را مطابق ارزش آن یعنی بعنوان تبلور مقدار کلی کار میفروشد، جبرا "باید با تحصیل سودی فروخته باشد، زیرا او نه تنها کالائی را که در مقابل ارزش معادلی بدست آورده، فروخته است، بلکه آنچه را که برای او برایگان ولی برای کارگر به بهای کار او تمام شده است نیز بفروش میرساند. مخارج تولید کالا برای سرمایه‌دار و قیمت حقیقی آن دو

چیز متفاوت میباشد . بنابراین باز هم نکار میکنیم که هنگامیکه سرمایهدار کالاها را بالاتر از قیمت حقیقی نفوخته بلکه سهمان بها بفروشد ، باز هم سودهای معمولی و متوسطی بدست می آورد .

۷- فسسهای مختلفی که ارزش اضافی بین آنها تقسیم میشود -

ارزش اضافی یعنی مقداری از ارزش کلی کالاها که در آن کار اضافی یعنی کار تأثیر نشده کارگر جسمیت یافته است ، سود نام دارد . تمام سود به جیب سرمایهدار کارفرما نمی رود . انحصار اراضی به مالک اجازه میدهد که خوازمین وی در ساختمان های زراعی به کار رفته باشد و خواه در راه آهن و سایر زمین های تولیدی ، در هر صورت قسمی از ارزش اضافی را بعاس عایدی ارضی بخود اختصاص دهد . اما از طرفی همین امر که تملک آلات کار به سرمایهدار کارفرما اجازه میدهد که ارزشی بدست آورد یعنی بعمارت دیگر مقدار معین کار تأثیر نشده را مالک شود به کسی که مالک این وسائل کار است ، ولی آنها را "وجزا" به سرمایهدار کارفرما قرض میدهد ، یعنی بطور خلاصه سرمایهدار مالی اجازه میدهد ، که قسمت دیگری از ارزش اضافی را به اسم ربح (بهره) ضبط کند . بطوری که برای سرمایهدار کارفرما به جر آنچه که سود صنعتی یا سود تجاری نام دارد باقی نمی ماند .

این موضوع که مجموع کلیه ارزش اضافی مطابق کدام قانون بین این سه دسته افراد مختلف تقسیم میشود از بحث ماخارج است . مهدای آنچه بیان کردیم چنین نتیجه میشود که : عایدی ارضی ، ربح و سود صنعتی فقط اسامی مختلفی هستند که فسسهای مختلف مازاد کالا ، یعنی معادل کار تأثیر نشده را که در آن گنجیده است بیان میدارند و کلیه آنها فقط یک سرچشمه دارند . اینها نه از زمین و نه از سرمایه بخودی خود ناشی نمیشوند ، ولی زمین و سرمایه اند که بصاحب اش اجازه میدهند که هر یک سهم خود را از مازاد پارزش اضافی ای که کارفرما از کارگر بیرون کشیده است به چنگ آورند . اما برای کارگر این موضوع که مازاد (ارزش اضافی) یعنی نتیجه کار

اضافی و تأثیر نشده او منحصرا "به جیب سرمایهدار کارفرما برود یا کارفرما مجبور شود قسمتی از آنرا بعاس عایدی ارضی یا ربح به دیگران تسلیم کند ، اهمیت اساسی ندارد . فرض کنیم که کارفرما سرمایه شخصی خود را به کار انداخته باشد و از زمین خود نیز استفاده کند ، بدینه است که کلیه ارزش اضافی از آن خود است . کسی که ارزش اضافی را از کارگر بیرون می کشد ، در هر حال سرمایهدار کارفرماست اعم از اینکه سهمی از این ارزش اضافی یا مازاد در آخر کار برای او خواهد ماند ، یانه . با نتیجه تمام دستگاه مزدوری یعنی دستگاه تولید فعلی ، بهمین رابطه سرمایهدار کارفرما و کارگر مزدور است . هنگامیکه بعضی از همشهری هاییکه در این بحث شرکت نمودند ، سعی کردند به همین موضوع اهمیتی کمتر داده و این رابطه اساسی بین کارفرما و کارگر را بعنوان مسئله فرعی جلوه گذار نمود ، در حقیقت اشتباه بزرگی مرتکب شدند ، گرچه در موضوع اثبات اینکه ترقی بها در شرایط مفروضی میتواند بطور غیر مساوی به کارفرما و مالک ارضی و سرمایهدار مالی و حتی به جمع آورندگان مالیاتها مربوط باشد ، حق بجانب آنها بود .

از آنچه گفته شد نتیجه دیگری نیز بدست می آید ؛ آن قسمت از ارزش کالاها که ارزش مواد اولیه ، ماشین آلات و بطور مختصر ارزش کلیه وسائل تولید مصرف شده را معرفی مینماید ، در آمد تولید نمیکند و فقط سرمایه را باز میگرداند . اما در خارج از این حدود اگر بگوییم که قسمت دیگر ارزش کالاها که در آمده اند تشكیل میدهد یا تحت صورت های مزد ، سود ، عایدی ارضی وغیره تشکیل شده است ، اشتباه محض میباشد . مابتدا مزد را کنار گذاشته و به ربح و سود صنعتی و عایدی ارضی خواهیم پرداخت . مادیدیم که ارزش اضافی مشتمل در کالاها یعنی فسعتی از ارزش آنها که در آن کار تأثیر نشده جسمیت یافته است ، به فسسهای مختلفی که دارای سه اسم متفاوت هستند تجزیه میشود . اما اگر ادعا کنیم که ارزش آن مرکب از ارزش های مستقل این سه قسمت مشکله آنست یا ارجاع ساعت کار ۶ پنس ایجاد کند و کار روزانه نیز ازدوازده ساعت تشکیل شده باشد که نصف آن تأثیر نشده است .

این کار اضافی برابر سه شیلینگ به کالاها اضافه خواهد کرد که در برابر آن هیچ ارزش معادلی پرداخت نشده است. این سه شیلینگ ارزش اضافی (مازاد) کلی را معرفی میکند که سرمایه دار کار فرما می تواند آنرا از روی قسمت غیر مشخصی بامالک ارضی و سرمایه دار مالی تقسیم نماید و این سه شیلینگ ارزش، حدود ارزشی را که آنها باید بین خود تقسیم کنند، مشخص می کنند. ولی باید دانست که سرمایه دار کار فرما اختیار دارد برای ایجاد سود خود مقدار ارزش دلخواهی به کالاها بیفزاید و همچنین برای تولید عایدی ارضی مالک ارضی مقداری ارزش دیگر بر آن اضافه کند و قص علیهذا، به قسمی که از جمع این ارزشها که بطور دلخواه کنار یکدیگر قرارداده شده اند ارزش کلی تشکیل یابد. اینک ملاحظه میکنید یک تصور کاذب از وعده که است تقاض یک ارزش دلخواه را به سه بخش مجزا با تشکیل این ارزش متوسط جمع عددی سه ارزش مستقل استنباط میکند آنهم در آن رابطه که چگونه یک ارزش مشخص تشکیل میدهد بصورت یک کلی را که سرچشم عایدی ارضی و ریح صنعتی را کمیت دلخواه تغییر میدهد.

اگر سود کلی را که برای سرمایه دار ایجاد شده است ۱۰۵ لیره فرض کنیم، ما این مبلغ را بعنوان کمیتی مطلق در نظر میگیریم و آنرا مجموع سود مینامیم. اما اگر ما نسبت بین این ۱۰۵ لیره و سرمایه خرج شده را حساب کنیم این کمیت نسبی را نرخ سود مینامیم و بدیهی است که نرخ سود را به دو شکل میتوان بیان کرد.

فرض کنیم که سرمایه ای برای پرداخت مزد مصرف شده است ۱۰۵ لیره باشد یعنی در حقیقت نصف کار روزانه کارگر از تشکیل کارتادیه نشده درست میشود. حال اگر این سود را به سرمایه ای که برای مزد خرج شده بسنجمیم خواهیم گفت که نرخ سود بالغ بر صدرصد می باشد، زیرا ارزشی که قبل "گذارده شده است صد و ارزشی که تولید شده است دویست لیره میباشد. اما اگر از طرف دیگر تنها سرمایه ای را که برای پرداخت مزد مصرف رسیده در نظر نگیریم، بلکه مجموع کلی سرمایه ای را که خرج شده است مثلاً

پانصد لیره که چهارصد لیره آن ارزش مواد اولیه و ماشین وغیره را معرفی میکند، فرض می کنیم خواهیم گفت که نرخ سود به بیست درصد میرسد، زیرا صد لیره فقط یک پنجم $\frac{1}{5}$ مجموع سرمایه می باشد.

روشن اول بیان نرخ سود تنها طریقه ای است که حقیقتاً "نسبت بین کار تأثیری شده، یعنی درجه استثمار کارگران را نشان میدهد. طریقه دوم بیشتر مورد استعمال قرار میگیرد و برای حصول منظورهای خاص اعمال می سود و در هر حال برای مخفی نگاهداشت درجه ای که بر حسب آن سرمایه دار از کار تأثیری نشده کارگر میدوشد بسیار مفید است.

در توضیحاتی که بعداً "خواهم داد" "سود" را برای تعیین مجموع حقیقی ارزش اضافی یا مازادی که سرمایه دار بدهست آورده است بکار خواهم برد، بدون اینکه به توزیع آن به قسمتهای مختلف عطف توجه نمایم و همچنین کلمه "نرخ سود" را برای تعیین نسبت سود به ارزش که سرمایه دار بشكل مزد پرداخته است، استعمال خواهیم کرد.

۸- نسبت عمومی بین سود و مزد و بها

اگر از ارزش یک کالا ارزشی را که درنتیجه مصرف مواد اولیه و وسائل تولید در آن پدید آمده است کم کنیم، یعنی اگر ارزش را که تماشی نمایم گذشته مشتمل در کالاست تفویض نمائیم ارزشی که باقی خواهد ماند تماشی نمایم کار آخرین کارگری است که روی آن کار کرده است. حال اگر کارگر فوق روزانه ۱۲ ساعت کار متوسط که در مبلغ ۶ شیلینگ مبتلور گردیده است انجام دهد این ۶ شیلینگ تنها ارزشی است که کار او ایجاد کرده است و این تنها ارزش منبعی است که سرمایه دار و کارگر سهم خود را از آن بر میگیرند، یعنی تنها ارزشی است که بصورت مزد و سود تقسیم میگردد. بدیهی است که خود این ارزش بستگی به نسبتی که از روی آن به دو قسمت فوق تجزیه میشود نداشته و بر حسب آن تغییر نمی کند و همچنین اگر بجای یک روزگار مثلاً ۱۲ میلیون روز را حساب کنیم در این ارزش تغییری حاصل نخواهد شد.

چون سرمایه‌دار و کارگر باید ارزش محدودی را که از روی کار کلی کارگر اندازه گرفته می‌شود، بین خود تقسیم کنند. بدینه است که هرقدریکی از آنها بیشتر سهم ببرد، بدینگری به همان نسبت سهم کمتری خواهد رسید. یعنی چون این ارزش در هر حال مقدار معینی بیش نیست کاهش سهم یکی از آنها سهم دیگری را فراخیش خواهد داد. پس اگر مزده‌هادر جهتی تغییر کنند سودها درجهت عکس آن تغییر خواهد کرد، یعنی اگر مزده‌ها کم شوند سودها افزایش خواهند یافت و اگر مزده‌ها تغییر کنند و ترقی یابند سودها کاهش خواهند پذیرفت. مثلاً "اگر کارگر چنانچه فرض کردیم ۳ شیلینگ مزد بگیرد یعنی نصف ارزشی را که ایجاد کرده است دریافت نماید یا آنکه نصف کار روزانه او از کار تأدیه شده و نصف دیگر از کار تأدیه نشده تشکیل گردد نرخ سود صدرصد خواهد بود زیرا سرمایه‌دار تیز مثل او سه شیلینگ بدهست آورده است. اما اگر کارگر ۲ شیلینگ مزد بگیرد یعنی اگر فقط ثلث کار روزانه‌اش را برای خود کار کرده باشد سرمایه‌دار ۴ شیلینگ بدهست آورده و نرخ سود دویست درصد خواهد بود. ولی اگر بالعکس کارگر ۴ شیلینگ دریافت دارد برای سرمایه‌دار فقط ۲ شیلینگ باقی خواهد ماند و نرخ سود پنجاه درصد خواهد بود. اما کلیه تغییرات مذکور در ارزش کالاهای بی اثر می‌باشد؛ بالنتیجه هر ترقی عمومی مزدها موجب تنزل نرخ سود خواهد گردید ولی اثری در ارزش کالاهای خواهد داشت. ارزش کالاهای بر طبق تعريف باید بهای خود را در بازار میزان کند و این کار باید منحصراً "از روی مقدار کلی که در وی وجود دارد صورت بگیرد، نه اینکه بر حسب تقسیم آن به کار تأدیه شده و کار تأدیه نشده. با این حال نباید چنین نتیجه گرفت که ارزش فلان یا عده معینی از کالاهاییکه در مدت ۱۲ ساعت تولید می‌شود، و همواره ثابت خواهد ماند. زیرا عدد و تودهٔ مجموع کالاهایی که در مدت معین تولید می‌شوند به نیروی تولیدی ائیکه در بازار آنها استعمال شده بستگی دارد و ارتباطی به مدت و وسعت کارندازد. مثلاً "در یک کار روزانه ۱۲ ساعتی

ریسندگی بادرجه، معینی از نیروی تولیدی ۱۲ من نخ با درجه، پست تری از این نیرو فقط دومن نخ تولید می‌شود. پس اگر ۱۲ ساعت کار روزانه در حالت اول در ارزشی برابر ۶ شیلینگ جسمیت یافته است ۱۲ من نخ ۶ شیلینگ ارزش داشته و در حالت دوم ۲ من نخ همین قدر ارزش خواهد داشت پس یک من نخ در حالت اول ۶ پنس و در حالت دوم ۳ شیلینگ ارزش خواهد داشت. بنابراین اختلاف بها نتیجه اختلاف نیروی تولیدی است که در هنگام کار استعمال شده است.

اختلاف بها بانیروی تولیدی عالیتری، یک ساعت کار در هر من نخ، جسمیت می‌پاید در صورتیکه بانیروی تولیدی پست سر در هر من نخ عasut کار تبلور خواهد گردید. در حالت اول ارزش یک من نخ از ۶ پنس بیشتر خواهد بود، گواینکه مزدها نسبتاً "افزایش یافته و نرخ سود کاهش پذیرفته باشد. در حالت دوم ارزش همین قدر نخ ۳ شیلینگ خواهد بود گرچه مزدها خیلی پائین و سودهای خیلی بالا باشد. زیرا بهای یک من نخ از روی مقدار کاری که در آن تعبیه شده است تعیین می‌شود، نه از روی تقسیم آن به کار تأدیه شده و تأدیه نشده.

موضوعی را که صرفاً "به آن اشاره کردیم، یعنی اینکه ممکن است از کاری که بخوبی تأدیه شده باشد، کالای ارزان و از کاری که بد تأدیه شده باشد کالای گران تولید شود، اینک از صورت زنده و برخلاف عقیده عمومی که داشت خارج می‌شود. در حقیقت این موضوع بیان مخصوصی است از این قانون عمومی که:

ارزش هر کالا بواسطه مقدار کاری که در آن جسمیت یافته است تعیین می‌شود ولی این مقدار کار منحصراً "به قوای تولیدی کار استعمال شده بستگی دارد و مناسب با هر تغییری که در قابلیت تولید کار پدیدار گردد، تغییر می‌کند.

۹- موضع مهمی که در آن هنگام باید افزایش مزد را درخواست نمود و باکاهش آن مبارزه کرد -

اگرچون موضع و حالات مهمی را که در آنها باید برای افزایش دستمزدها کوشش نمود و یاد ر مقابله کاهش دستمزدها مقاومت ابرازداشت، جدا "مورد مطالعه قرار خواهیم داد :

۱- دیدیم که ارزش نیروی کار یا به زبان معمولی ارزش کار بوسیله ارزش مواد لازم معمولی، یعنی مقدار کار لازم برای تولید آن تعیین میگردد پس اگر در کشوری ارزش متوسط اشیاء لازم که کارگر معمولاً هر روز مصرف میکند مثلاً ۶ ساعت کار یعنی معادل ۳ شیلینگ باشد. کارگر باید عصافت از روز را برای تولید معادل وسائل معيشت روزانه خویش کار کند. حال اگر روزانه ۱۲ ساعت کار کند سرمایهدار هنگامیکه ۳ شیلینگ به او میدهد ارزش کار وی را پرداخته است و نصف کار روزانه اش تأديه نشده و نرخ سود صدرصد خواهد بود. اما حال قرض کنیم که درنتیجه تقلیل قابلیت تولید برای همان مقدار محصولات رعایتی کار بیشتری لازم آید، بقسمی که بهای اشیاء معمولی لازم از سه به چهار شیلینگ ترقی کند و نرخ سود از صدرصد به دویست درصد بالا رود. ولی مزد نسبی کارگر در مقایسه با وضعیت سرمایهدار تنزل یافته است. پس اگر کارگر در مقابل این کاهش نسبی مزد مقاومت ابزار دارد در حقیقت برای بدست آوردن قسمی از افزایش قابلیت تولید کار خویش و حفظ وضعیت اجتماعی نسبی خود کوشش کرده است. بهمین نحو بود که پس از الگا، قانون غلات، کارخانه داران انگلیسی برخلاف تعهدات پرآب و تاب در ضمن تحریک برعلیه این قانون، عموماً "مزد کارگران را ده درصد تنزل دادند. ابتدا مقاومت کارگران درهم شکسته شد و بعداً "دراشر اوضاع و احوالی که شرح آنها را زائد میدانم این ده درصد از دست رفته از تو بچنگ کارگران افتاد.

۲- ارزش خواروبار و بالنتیجه ارزش کار ثابت میباشد ولی در-

نتیجه تغییر موقتی در ارزش طلا، بهای آنها بصورت طلا تنزل می یابد. فرض کنیم برای کشف معدن طلای ثروتمندی برای تولید ۲ قیراط طلا، زمان کاری که سابقاً "برای یک قیرات بکار میرفت کافی باشد.

بنابراین ارزش طلا پنجاه درصد تنزل خواهد کرد. پس چون ارزش کلیه کالاهای اینک دو برابر بهای سابقان را بصورت طلا نشان میدهد، که ارزش کار نیز شامل همین امر بوده و ۱۲ ساعت کار که سابقاً در عشیلینگ بیان میگردید اینک در ۱۲ شیلینگ جسمیت می یابد.

بنابراین اگر مزد کارگر بجای اینکه به ۶ شیلینگ ترقی کند همان ۳ شیلینگ باقی بماند، بهای طلائی کار وی در حقیقت نصف ارزش کار وی بوده وزندگی او بطور فاحش خراب تر و بدتر میگردد. همچنین در صورتی که اضافه مزد کارگر متناسب با تنزل ارزش طلا نباشد، بارهم همین امر منتها با کم و بیش تفاوتی حاصل میگردد. در چنین حالتی هیچ تغییری در نیروی تولیدکار یا در عرضه و تقاضا و یاد ر ارزش اشیاء بوقوع نپیوسته است. هیچ چیز جز، اسم گذاری این ارزش تغییر نیافرته است و اگر در چنین حالتی ادعا شود که کارگر نباید نهایت پافشاری را مورد افزایش تناسب مزد خود اعمال کند، در حقیقت مانند اینستکه بگوییم بجای حقایق خود را با کلمات و الفاظ قانع کند.

سراسر تاریخ گذشته نشان میدهد که هر وقت چنین تنزلی در ارزش پول ایجاد شده، سرمایه داران تمام کوشش خود را بکار بردند که از این موقعیت استفاده کرده و کارگران را از حق خویش جدا کنند. یکی از مکاتب بزرگ اقتصادیون اخیراً "اثبات کرده است که برای کشف رگه های جدید طلا و بهبودی در بهره برداری نقره و عرضه فراوان جیوه ارزش فلزات قیمتی کاهش جدیدی حاصل نموده است. این کشف مبارزه عمومی را برای افزایش مزد در تمام قاره اروپا تشریح میکند.

۳- تاکنون فرض ما این بود که حدود کار روزانه ثابت بماند. معندها بخودی خود حدود ثابتی ندارد سرمایه دار سعی میکند که آنرا تا منتها حد

طبيعي و ممکن آن امتداد دهد، زیرا بهمن نسبت کار اضافی و سود حاصله از آن افزایش می‌باید. هر قدر سرمایه‌دار بیشتر موفق گردد که روزانه کار را امتداد دهد بهمان نسبت مقداری که از کار دیگران بخود تخصیص میدهد بیشتر خواهد بود. در تمام قرن هفده و دویست اول قرن هجده کار معمولی روزانه در انگلستان ۱۵ ساعت بود. در موقع جنگ بر ضد زاکوبینها که در حقیقت جنگ طبقه اشراف انگلیس، بر علیه توده‌های رحمتکش این کشور بود، سرمایه‌داران که آشکارا فسق و فجور خود را می‌ستودند، روزانه کار را از ۱۵ ساعت به ۱۴، ۱۲ و ۱۸ ساعت بالا بردن. مالتوس، که مردم حساس بود و کسی را در حساسیت وی شک نیست، در رساله خود در ۱۸۱۵ اعلام میدارد: که اگر حال بدین منوال ادامه یابد زندگی ملت از بیچ و بن در تهدید نیستی خواهد افتاد. چند سال قبل از عمومیت یافتن اختراتات مکانیکی جدید، یعنی حوالی سال ۱۷۶۵ در انگلستان کتابی تحت عنوان "تبعیع درباره بازرگانی" منتشر یافت. مصنف گمان آن که محققاً یکی از دشمنان خونی طبقه کارگر بوده است، صحبت را به لزوم بسط حدود کار روزانه می‌کشد و در این خصوص در ضمن مطالب دیگری پیشنهاد می‌کند که موئساتی بنام "خانه کار" تأسیس شود که در حقیقت به قول خود او باید "خانه‌های وحشت" باشند. خوب است کار روزانه‌ای که او برای این خانه وحشت پیشنهاد می‌کند، بدانیم چیست؟ این کار روزانه ۲ ساعت می‌باشد، یعنی درست مدتی که در ۱۸۳۲ سرمایه‌داران، اقتصادیون و وزراء مدت‌ها بودکه بعنوان روزانه کار معمولی و موجود اعلام میداشتند و حتی برای اطفال و بزرگتر از دوازده سال لازم تشخیص می‌دادند.

کارگر در هین فروش نیروی کار خویش (که البته در رژیم کنونی مجبور بفروش آنست) فقط استعمال آنرا در حدود عادلانه و عاقلانه‌ای به سرمایه‌دار واگذار می‌کند، زیرا نیروی کار خویش و استعمال طبیعی آنرا نه از جهت ازین بردن و انهدام آن بلکه برای حفظ و ارائه این نیرو می‌فروشد. همین موضوع که کارگر نیروی کار خویش را مطابق ارزش روزانه یا هفتگی آن بفروش

می‌ساند موعد این امر است که این نیرو نباید در عوض یک روز بایک هفته با ندازه دو روز یادوهفته مصرف گردد، مثلاً "ماشین را که ارزش آن هزار لیره است در نظر گیریم، اگر فرض کنیم که این ماشین در مدت ۱۵ سال کار ازین برود، و در هر سال صد لیره بر ارزش کالاشی که در ساخت آنها شرکت داشته است می‌افزاید، اما اگر در ظرف ۵ سال کار کرده و از استفاده بیفتند مقدار معینی ارزش که در سال اضافه می‌کند ۰۲۰ لیره خواهد بود یعنی ارزش استعمال سالانه آن به نسبت عکس شدت این استعمال می‌باشد.

اما چیزی که کارگر را از ماشین متمایز می‌سازد، اینستکه ماشین درست متناسب با استفاده‌ای که از آن می‌شود مستعمل می‌شود و ازین می‌رود در حالیکه زندگی کارگر بینهایت بار بیش از آنچه که اضافه ساده عددی و ظاهری کار وی نشان میدهد رو به افول و نیستی می‌رود.

هنگامیکه برای برگرداندن روزانه کار به حدود منطقی و نظری آن کوشش می‌کند و یاد رصولتیکه از عهده ثبتیت قانونی کار روزانه معمولی بر نماید، سعی می‌کند که بوسیله افزایش مرد جلو کار اضافی را بگیرند و حتی اگر این اضافه مزدرا از روی زمان کار اضافی حساب کنند و حتی بازخ عالیتری درخواست نمایند، در حقیقت کارگران فقط وظایف و تکالیف را که در مقابل نفس خویش و نسل خودشان داشته‌اند انجام داده‌اند. این کارگران فقط حدودی برای استثمار جابرانه و نامشروع سرمایه‌دار قائل شده‌اند زمان میدان تکامل بشری است. انسانی که بهیج و جهمزمانی برای فراغت نداشته باشد، انسانی که سرتاسر زندگی وی بجز فوایل موقتی طبیعی برای خواب و خوراک مصروف به کار و در اختیار سرمایه‌دار است، در حقیقت از حیوان نیز پستتر است. چنین شخصی فقط ماشین ساده‌ای است که برای دیگران تولید می‌کند. جسم وی در هم شکسته می‌شود و فکرش کودن می‌گردد. معهداً سراسر تاریخ صنایع جدید نشان میدهد که سرمایه در صورتیکه جلوگیری از وی بعمل نماید بی‌برآبدون ذره‌ای رحم و شفقت می‌کشد تمام طبقه کارگر را بدین منتها درجه پستی تنزل دهد. در اثر این تعداد کار روزانه

سرمایه‌دار میتواند مزد بیشتری به کارگران بپردازد و حتی اگر اضافه مزد مناسب با امتداد کار اضافی و اضمحلال سریع نیروی کار که متناسب با آنست، نباشد لاقل ارزش کار را پائین نخواهد آورد. بعلاوه این امر ممکن است بطریق دیگری اجرا گردد: مثلاً "علمای آماربورژوازی برای شما حکایت میکند که مزد متوسط خانواده‌هایی که در کارخانه لانکایر کار میکنند افزایش پافته است. ولی فراموش میکنند که بجای یکنفر تنها که سابق کار میکرد امروزه رئیس خانواده بازن و شاید سه چهار فرزندش در زیر چرخهای استثمار سرمایه‌داری افکنده شده‌اند و در حقیقت افزایش کلی مزد بهیچوجه پامجموع کار اضافی که از این خانواده کشیده است تطبیق نمی‌کند، حتی در صورتیکه حدود کار روزانه همانطوری که امروزه در کلیه شعب صنایع بر اثر قانون کارخانه‌ها شده، ثابت باشد باز برای اینکه ارزش کار مطابق سطح قدیمی آن محفوظ بماند ممکن است افزایش دستمزد لازم آمد.

انسان بالاضافه‌شدن شدت کارش میتواند در یک ساعت همان اندازه از نیروی حیاتی خویش را از دست دهد که سابق^۴ "در دو ساعت کار صرف مینمود همین امر تا حدودی در کارخانه‌هایی که نایع قانون کارخانه‌ها میباشد، بر اثر سرعت ماشین‌ها و عدد ماشین‌هایی که در عین یک حال یک نفر روی آنها کار میکند، عملی شده است، پس اگر ترقی شدت کاریا افزایش مجموع کاری که در یک ساعت مصرف شده است متناسب با تقلیل روزانه باشد، استفاده کارگر حاصل شده است. اما اگر از این حد تجاوز کند کارگر چیزی را که از طرفی بدست آورده است، از جهتی دیگر از دست میدهد و ۱۵ ساعت کارکنویی بهمان اندازه ۱۲ ساعت سابق پسر میباشد. پس اگر کارگر بخواهد این ساعتی سرمایه را بوسیله افزایش مزدی که متناسب با اضافه شدت کار است خنثی کند، در حقیقت فقط با کم شدن کارخویش و فلاکت طبقه خود مبارزه و مخالفت کرده است.

۴— همه شما میدانید که تولید سرمایه‌داری، بر اثر دلایلی که اینجا احتیاجی به تشریح آنها نمی‌بینم، مرتب^۵ "ادوار متاوی را طی میکند. یعنی

مرتب^۶"از حالت آرامش به حالت تحرک دائم التزايد و از آن به حالت رونق و فراوانی محصولات عمور نموده و سپس به حالت لبریزی بازار و بالاخره به بحران و رکود و وقفه منتهی میگردد. بهای کالاهای روزانه و نرخ سود روزانه نیز با هر یک از این حالات مطابقت میکند یعنی بعضی اوقات از حد متوسط خود پایین تر آمده و گاهی نیز از آن بالاتر می‌رود. ما اگر یک دوره را بطور کامل در نظر بگیریم متوجه می‌شویم که هر انحراف بهای بازار بوسیله انحراف دیگری جریان شده و بهای کالا‌هادر بازار بوسیله ارزش خودشان تنظیم می‌شود. بسیار خوب مسلم است که کارگر اگر در موقع بحران و وقفه بکلی شغل خود را از دست ندهد، لاقل باید منتظر کاهش مزد خویش باشد. پس برای اینکه معیون نشده باشد لاقل لازم است که حتی در این موقع این تنزل بهای بازار با سرمایه‌دار مشاجره نماید تا به خوبی معلوم شود که تاچه‌حدودی تنزل مزد واقعاً لازم شده است.

اما اگر کارگر در دوره رونق و فراوانی کم‌سود بیش از حد به چنگ سرمایه‌دار می‌افتد، برای افزایش مزد خویش مبارزه کند در واقع در حد متوسط یک دوره کامل صنعتی مزد متوسط یعنی ارزش کار خود را حفظ نکرده است. ولی مسلم^۷ "حament مطلق است، اگر از کارگری که مزد وی در دوره انحطاط جبراً تنزل یافته است، متوجه باشید که در همگام رونق بازار بوسیله موازنه سود روزیان وضعیت بد دوره انحطاط را جبران ننماید. بطور عموم ارزش کلیه کالاهای فقط بوسیله موازنه قیمت‌های بازار که تغییر دائمی آنها ناشی از نوسانات همیشگی عرضه و تقاضاست تعیین می‌گردد. در پایه‌ریزی کنونی، کار نیز کالائی مانند سایر کالاهای است بالنتیجه باید تحت همان نوسانات فرار گیرد تا بهای متوسط آن برابر ارزش باشد. پس اگر از یک سوم آنرا کالا حساب کنیم و از سوی دیگر بخواهیم آنرا از قید قوانینی که بهای کالاهای را تعیین می‌کند رهایی بخشیم مرتبک عملی بسیار بی معنی شده‌ایم. برداشتن مقدار ثابت و مشخصی برای ادامه حیات خویش دریافت میداشتند، ولی مزد روزان چنین نیستند. بنابراین اینان ممایست در یک حالت بکوشند اضافه مزدی بدست

آورند که در حالت دیگر جبران تنزل مزد آنها را خواهد نمود. پس اگر کارگر ارضی شود اراده سرمایه دار و فرمان او را مانتد قوانین اقتصادی گردن نهاد، در حقیقت در کلیه مصائب و بدیختیهای بردگی شرکت کرده است بدون اینکه از وضعیت تاء مین شده وی بهرهور گردد.

اینک ملاحظه کردیم که در کلیه حالاتیکه من در نظر گرفتم معنی ۹۹٪ حالات ممکن مازره برای افزایش مزد فقط نتیجه لازم تغییرات قبلی و نوسانات پیشین در مقدار تولید و نیروی کار یعنی در ارزش لازم کار، در ارزش پول، در اضافه وسعت یا شدت کار، در بهائی که ناشی از نوسانات عرضه و تقاضا در حالت های مختلف دوره صنعتی است و غیره میباشد. بطور خلاصه کلیه اینها عکس العملهای کارگران در مقابل اعمال اثر قبلی سرمایه میباشد، اما اگر شما بخواهید مازره برای اضافه مزد را مستقل از کلیه شرایط فرض کنید، یعنی تنها تغییرات مزد را در نظر بگیرید دون آنکه به تغییرات دیگری که ناشی از آنهاست توجه نمایید، محققًا از یک مقدمه غلط شروع کرده و به نتیجه اشتباهی خواهد رسید.

۱۵- مبارزه بین سرمایه و کار و نتیجه آن:

۱- پس از آنکه نسان دادیم که مقاومت کارگران در مقابل تقلیل مزد و مساعی آنها که متناظراً برای افزایش دستمزد بکار میرند، بطور تجزیه نابذیری وابسته به دستگاه مزدوری و شاهست کار به سایر کالاهای و تبعیت از آن از قوانین تغییرات عمومی بهای است. سپس و علاوه بر آن ثابت کردم که هر ترقی مزد های عمومی باعث تنزل عمومی نرخ سود خواهد شد و ابداً تائیزی در نرخ متوسط کالاهای یعنی ارزش آنها ندارد. اینک هنگام آن فرا رسیده است که بدانیم کار در ضمن مبارزه بی پایان علیه سرمایه تا جه حد موقفيت خواهد یافت.

بطور کلی من بشما چنین پاسخی میدهم که: بهای بارگاری کار نیز مانند کلیه کالاهای دیگر در طول زمان با ارزش آن تطبیق مینماید یعنی علیرغم

کلیه ترقی ها و تنزل های مزد کارگر در آخر کار بطور متوسط جز ارزش کار بایس هتر گفته شود ارزش نیروی کار خود، که بوسیله ارزش اشیاء لازم برای حفظ ذات و ادامه نسل، یعنی مقدار کار بکار رفته در آن اشیاء تعیین میگردد، چیزی دریافت نمیکند.

اما بعضی شرایط مخصوص وجود دارد که ارزش نیروی کار را از ارزش کالاهای دیگر تمایز میبازد. ارزش نیروی کار از دو عامل ترکیب یافته است که یکی از آنها کاملاً طبیعی و دیگری اجتماعی و تاریخی است. حد اعلایی آن بوسیله عامل طبیعی تعیین میگردد، بعبارت دیگر طبقه کارگر باید برای حفظ حیات و ادامه نسل خوبیش، یعنی ادامه وجود طبیعی خود، وسائل غیر قابل اجتناب برای معيشت و تکثیر نوع خود بست آورد. ارزش این وسائل معيشت که دارای لزوم مطلق میباشد و در نتیجه حداقل ارزش نیروی کار را تشکیل میدهد. از طرف دیگر کار روزانه هر قدر هم انبساط پذیری باشد، بالاخره حد اعلایی خواهد داشت و این حد اعلا مربوط به قوای جسمانی و طبیعی کارگر است. یعنی اگر تحلیل رفتن روزانه نیروی حیاتی او از درجه معین تجاوز کند این نیرو نخواهد توانست هر روز قعالیت جدیدی تحويل دهد، ولی چنانچه گفتیم این حد خیلی قابل انبساط است، زیرا توالي سریع نسل های ضعیفی که دارای زندگی کوتاه باشند درست بانداره نسل های قوی و طویل عمر به بارگار کار آذوقه خواهد داد.

اما همواره این عامل کاملاً فیزیولوژیکی و علاوه بر آن ارزش کار بوسیله طرز زندگی متداول در هر کشور تعیین میگردد. عامل اخیر تنها مربوط به شرایط طبیعی نیست بلکه بارضای نیازمندیهای، که زائدیه آن شرایط اجتماعی میباشد که در وجود فردی بزرگ شده و زندگی میکند، سنتگی دارد. نوع زندگی انگلستان، حدود زندگی ایرلند، شرایط زندگی دهقان آلمانی و وضع دهقان لیونی ممکن است تغییر یابد، شما میتوانید اهمیت نقشی را که آداب بازمانده تاریخی و عادات اجتماعی در این باره ایفا، میکنند در کتاب "تورنتون" بنام "اضافه نقوس" مطالعه کنید. در این کتاب ثابت شده است که مزد متوسطی

که در نواحی مختلف زراعتی انگلستان، حتی در ایام کنونی داده میشود، بر حسب شرایط کم و بیش مفید و مناسبی که در تحت آنها این نواحی ارزیزیر بیغ بندگی آزاد شده است، تفاوت میکند. این عامل تاریخی یا اجتماعی کمتر کار تأثیر دارد ممکن است اضافه گردد یا نقصان پاید و یا حتی بکلی محو گردد، به قسمی که تنها حد فیزیولوژیک باقی بماند.

هنگام جنگ بر علیه ژاکوبنها، که به قول "جورج روز" این فرتوت جیره خوار و کاسه لیس سرخست دولت برای حفظ مذهب مقدس ما از شراستیلای این زناقه بی دین فراسوی برپا شده بود، مالکین باشرف انگلیسی که در یکی از فصول قبل محترمانه ذکر خیرشان را یاد آور شدیم مزد کارگران زراعتی راحتی از حدود کاملاً طبیعی آن سبزپائین تراورده‌اند و اداره خیره را وادر ساختنده مواد لازم برای حفظ و بقای طبیعی نژاد را به آن بیفزاید. واقعاً اینکار برای تبدیل مزدوری غلام و دهقان آزاد شکسپیر به گدای فیسبیل الله پرافتخارترین اسلوب است.

اگر مزدهای عادی، یعنی ارزش نیروی کار در کشورهای مختلف و ادوار تاریخی متفاوتی ملاحظه کنید، بخوبی در خواهد یافت که خود ارزش کار نیز چیز ثابتی نیست و حتی در صورتی که ارزش کلیه کالاهای دیگر را ثابت فرض کنید، باز هم تغییر خواهد یافت. همچنین یک مقایسه در مرور نزد سود در بازار، ثابت می‌میاند که تنها این نرخها تغییر نمیکند بلکه حد متوسط آنها نیز تغییر می‌نماید.

اما راجع به سود، در نظر اول هیچ قانونی که حداقل برای تعیین آن کند موجود نیست. نمی‌توانیم بگوییم که آخرین حد تنزل آن کجاست، ولی به چه دلیل نمی‌توانیم چنین حدی را تعیین کنیم؟ واضح است برای اینکه مامیتوانیم حداقل مزد را تعیین کنیم ولی حداقل آنرا نمی‌توانیم مشخص کنیم. فقط متواتریم بگوییم در صورتیکه حدود کارروزانه حد اکثر سود مریبوط به حداقل فیزیولوژیکی مزد است و بالعکس، در صورتیکه مزد مفروض باشد حداقل سود بستگی به تمدید فیزیولوژیکی کار روزانه تا آخرین حد-

نیروی جسمانی کارگر دارد.

پس حداقل سود فقط بوسیله حداقل فیزیولوژیکی مزد و حداقل فیزیولوژیکی کار تعیین میگردد. بدینهی است بین این دو حد بزرگترین نزد سود در رجات تنوع بی‌پایانی دارد. درجه حقیقی آن جزو بوسیله مبارزه دائمی بین کار و سرمایه تعیین نمیشود.

سرمایه‌دار دائماً سعی میکند که مزدها را به حداقل فیزیولوژیکی آن پائین آورده روزانه کار را به حداقل فیزیولوژیکی آن ترقی دهد، در صورتیکه کارگر دائماً در جهت مخالف فشار می‌آورد، بنابراین حل آن به تناسب نیروی طرفین است.

۲- موضوع تجدید کارروزانه چه در انگلستان و چه در سایر کشورها هیچ‌گاه جزو بوسیله دخالت قانون ایجاد نخواهد شد. در هر حال از تفاوت خصوصی بین کارگران و سرمایه‌داران نتیجه‌های بدست نخواهد آمد و محققانه لزوم قطعی یک فعالیت سیاسی عمومی بهترین دلیل براین است که در مبارزه کامل "اقتصادی همواره سرمایه قوی‌تر است. اما راجع به حد ارزش کار، تشبیت آن همیشه مربوط به عرضه و تقاضا است. مقصود من از این اصطلاح تقاضای کار از طرف سرمایه‌داران و عرضه کار از طرف کارگران است. در کشورهای مستعمراتی قانون عرضه و تقاضا بنفع کارگران است (منظور مهاجرتی و تازه‌آباد شده است،) و از همین جاست که سطح دستمزدها در ایالات متحده آمریکا خیلی بالا می‌باشد. سرمایه خیلی باید جدوجهد نماید، سرمایه نمی‌تواند از تخلیه بازار کار که نتیجه تبدیل دائمی کارگران مزدور به دهقانان مستقل می‌باشد جلوگیری کند. شرایط زندگی مزدوری برای اکثریت آمریکاییان فقط یک دوره موقتی و انتقالی است، که مطمئن هستند دیر یا زود پس از خواهد داشت. حکومت پدرانه انگلستان برای رفع این اشکال در مستعمرات در طی دوره معینی رویه مخصوصی انتخاب کرده بود که آنرا استعمار جدید می‌نامیدند و عبارت از ترقی مصنوعی قیمت زمین در مستعمرات برای جلوگیری از تبدیل سریع مزدواران به کشاورزان

مستقل میباشد.

حال بهکشورهایی که دارای تمدن کهن‌سال میباشند (منظور سرمایه-داری صنعتی هم) و سرمایه در آنها کاملاً برجیان تولید حکومت می‌نماید توجه کنیم، مثلاً "ترقی مزدکارگران زراعتی را در سالهای ۱۸۴۹ و ۱۸۵۰ در نظر آوریم نتیجه آن چه خواهد بود؟

کشاورزان نتوانستند آنطوریکه رفق ما "وستون" ادعامی نماید ارزش گندم حتی بهای آنرا در بازار بالا ببرند، بلکه بر عکس محصور شدند تنزل آنرا قبول کنند. ولی در این یازده سال اخیر آنها انواع و اقسام ماشینهای مختلف را وارد کار کردند، اسلوبهای جدید علمی بکار برند، قسمتی از اراضی حاصلخیز را به مراتع تبدیل کردند، وسعت فارم‌ها (مزارعی که در آن عدد زیادی زارع مشترکاً) برای اریاب کار میکردند و متناسب با آن مقدار محصول را زیاد کردند. بر اثر این مسائل و طرف دیگر در حالیکه بوسیله افزایش نیروی تولیدی کار، تقاضای آنرا تقلیل میدادند و از نو جمعیت اضافی نسبی از کارگران زراعتی ایجاد کردند.

در کشورهای سرمایه‌داری کهن‌سال که اراضی کشور اشغال شده است، عکس العمل در برابر افزایش مزد عموماً مطابق طریقه فوق است. سخن ریکاردو که گفته است: "ماشین همیشه با کار رقابت میکند و اغلب در محلهایی وارد میشود که قیمت کار از حد معینی تجاوز کرده باشد" بسیار صحیح و منطقی است ولی استعمال ماشین فقط یکی از اسلوبهای بی‌شمار افزایش نیروی کار میباشد.

همین تکامل که بطور نسبی کار ساده و معمول را فراوان می‌سازد، از طرف دیگر کار مرکب و ممتاز را نیز ساده کرده و تنزل میدهد.

همین قانون تحت صورت دیگری محسوس میگردد. تکامل نیروهای تولیدی کار بر سرعت تراکم سرمایه حتی در صورتیکه نرخ سود سپتا "زیاد باشد، میافرازد. ممکن است همانطور که "آدام اسمیت"، که در دوره‌های هنوز صنعت جدید در آغاز کار خویش بود، گفته است: که تراکم "تخزن"

سریع سرمایه باید جبرا" در حالیکه تقاضای کار را زیاد می‌نماید، حالت تعادل را بهنفع کارگران تمايل می‌سارد. بر اثر همین اصل عده زیادی از نویسندگان معاصر وقتی که مشاهده میکنند سرمایه در بیست سال اخیر در انگلستان بمراتب بیشتر از جمعیت آنجا افزایش یافته است در صورتیکه مزد ها بهمچوچه ترقی نکرده‌اند، دچار تعجب می‌گردند. بموازات تراکم سرمایه، یک تغییر صعودی در طرز ترکیب سرمایه عملی می‌گردد. قسمتی از سرمایه کلی که عبارت از سرمایه ثابت، یعنی ماشین، مواد اولیه و سایر وسائل تولیدی است نسبت به قسمت دیگر سرمایه که بصورت دستمزد، یعنی خرید نیروی کار مصرف شده است، سریعتر تغییر می‌کند. همین قانون را تحت صورت‌های کم و بیش دقیق "بارتن"، "ریکاردو" "سیسموندی"، "بروفسور ریچارد جونز"، "شربولیه" و عده دیگری تأیید کرده‌اند.

مثلاً اگر رابطه بین این دو عنصر سرمایه در ابتدای کار به نسبت یک بوده است، در صنعتی که در حال ترقی است به نسبت پنج به یک تبدیل می‌گردد. یعنی اگر در یک سرمایه ۳۵۰ لیره آن به مصرف ابزار و مواد اولیه وغیره رسیده و ۳۵۰ لیره دیگر صورت مزد داشته باشد، کافی است که سرمایه کلی را دو برابر نمائیم، اگر بخواهیم بجای ۳۵۰ لیره ۴۰۰ لیره به کارگران بدهیم، اگر در یک برنامه ۴۰۰ لیره ای ۵۰۰ لیره آن به مصرف ماشین و مواد اولیه رسیده باشد و مزد فقط ۱۰۰ لیره باشد بحای ۳۰۰ لیره ۴۰۰ لیره به کارگران داده شود ساید سرمایه کلی از ۴۰۰ به ۳۶۰۰ لیره ترقی کند. در تکامل صنعت تقاضای کار متناسب با تراکم سرمایه تغییر نمی‌کند. البته تقاضای کار نیز ترقی می‌کند، ولی ترقی آن نسبت به افزایش سرمایه دائماً "حالت نزولی" دارد.

نکات چندگانه فوق برای اثاث اینکه تکامل صنایع جدید نیز همیشه تعادل را جبرا" بهنفع سرمایه‌داران تمايل می‌کند، کفايت می‌کند. بتایرا این تمايل عمومی تولید سرمایه‌داری بطرف مزد های متوسط، بلکه بطرف آن کاهش میدهد، یعنی این طرز تولید همواره سعی می‌کند که ارزش کار را به

مزدوری" را بر پرچم خویش نقش کنند. پس از این شرح طولانی و شاید خسته کننده که من طی آن بطريق رضایت بخشی موضوع خودرا مطرح کردم، بالاخره نتایج زیر را گرفته و پیشنهاد میکنم که آنها را بعنوان تصمیمات قبول نمایند:

- ۱- هر افزایش عمومی مزدها یک کاهش عمومی نرخ سودرا ایجاب میکند ولی به بهای کالاها ربطی ندارد.
- ۲- تعامل عمومی سرمایه داری بطرف ترقی مزد عادی نبوده بلکه بطرف تنزل آنست.

۳- اتحادیه ها اگر بعنوان مرکز مقاومت علیه تعدیات و تجاوزات سرمایه اعمال اثر نمایند علامت مفیدی خواهند بود، درحالی که بر اثر استفاده نادرستی که از قوای خویش می نمایند تقریباً "بدون استفاده و بلا اثر گردیده اند. اغلب اتحادیه ها هدف خودرا از دست میدهند زیرا فقط کار خودرا به جنگهای محلی بر علیه نتایج و آثار رژیم فعلی محدود می سازند در صورتیکه باید در عین حال بمنظور تغییر کلی این رژیم کوشش کنند و قوای مشکله خود را مانند اهرمی برای آزادی قطعی طبقه رنجبر و محو و اضمحلال قطعی رژیم مزدوری بکار ببرند.

پائین ترین حد آن تنزل دهد. اما اگر تعامل عمومی اشیاء در چنین رژیمی بدین سوی است هیچ دلیل این نمی شود که طبقه کارگر باید در مقابل تجاوزات و تعدیات سرمایه دست از مقاومت بردارد. اگر از این کار دست بردارد در حقیقت شخصیت خود را از دست داده است و شکل توده پراکنده و در هم شکسته از گرسنگانی که حتی به کمک آنها نیز نمی توان شافت، تبدیل گردیده است.

تعمور میکنم که تاکنون اثبات کرده ام که مبارزه کارگران برای مزد معمولی جزء لاینفک دستگاه مزدوری است و در حقیقت ۹۹٪ حالات مساعی کارگران برای ترقی مزد فقط سعی در حفظ ارزش اولیه کار می باشد و کشمکش نمودن بر سر بهای کار با سرمایه دار برای کارگرانی که آنها را مجبور کرده اند خود را بصورت کالا بفروشند یکی از ضروریات حتمی است. پس اگر کارگر در هر مبارزه خویش با سرمایه دار عقب نشینی کند، در حقیقت خود را از امکان بدست آوردن یک جنبش وسیع محدود کرده است.

اما در همین حال و خارج از محیط بندگی عمومی که رژیم مزدوری ایجاد کرده است، کارگران نباید راجع به نتیجه نهایی این مبارزه غلو نمایند. کارگران نباید فراموش کنند که در این حال بر علیه مغلوب مبارزه میکنند نه بر علیه علت اصلی آن، نباید فراموش کنند که فقط جریان را بصورت نزولی درآورند، ولی جهت آنرا تغییر نداده اند. نباید از خاطر دور دارند که تنها مواد مسکن استعمال کرده اند، ولی داروئی که مرض را از بین و بن علاج کند بکار نبرده اند. کارگران نباید سعی خود را بدین جدال مختصر و غیرقابل اجتنابی که تجاوزات سرمایه و تحولات بازار لاینفقط ایجاد می کند، محدود دارند.

کارگران باید کاملاً "هوشیار باشند که رژیم کوتی با تمام مصائبی که بر سر آنها می بارد، در عین حال خود شرایط مادی و صور اجتماعی لازم برای تغییر اقتصادی جامعه را ایجاد میکند. بنابراین باید بجای شعار محافظه کارانه "مزد عادلانه در برابر روزانه کار منصفانه"، شعار انقلابی "نابودیاد